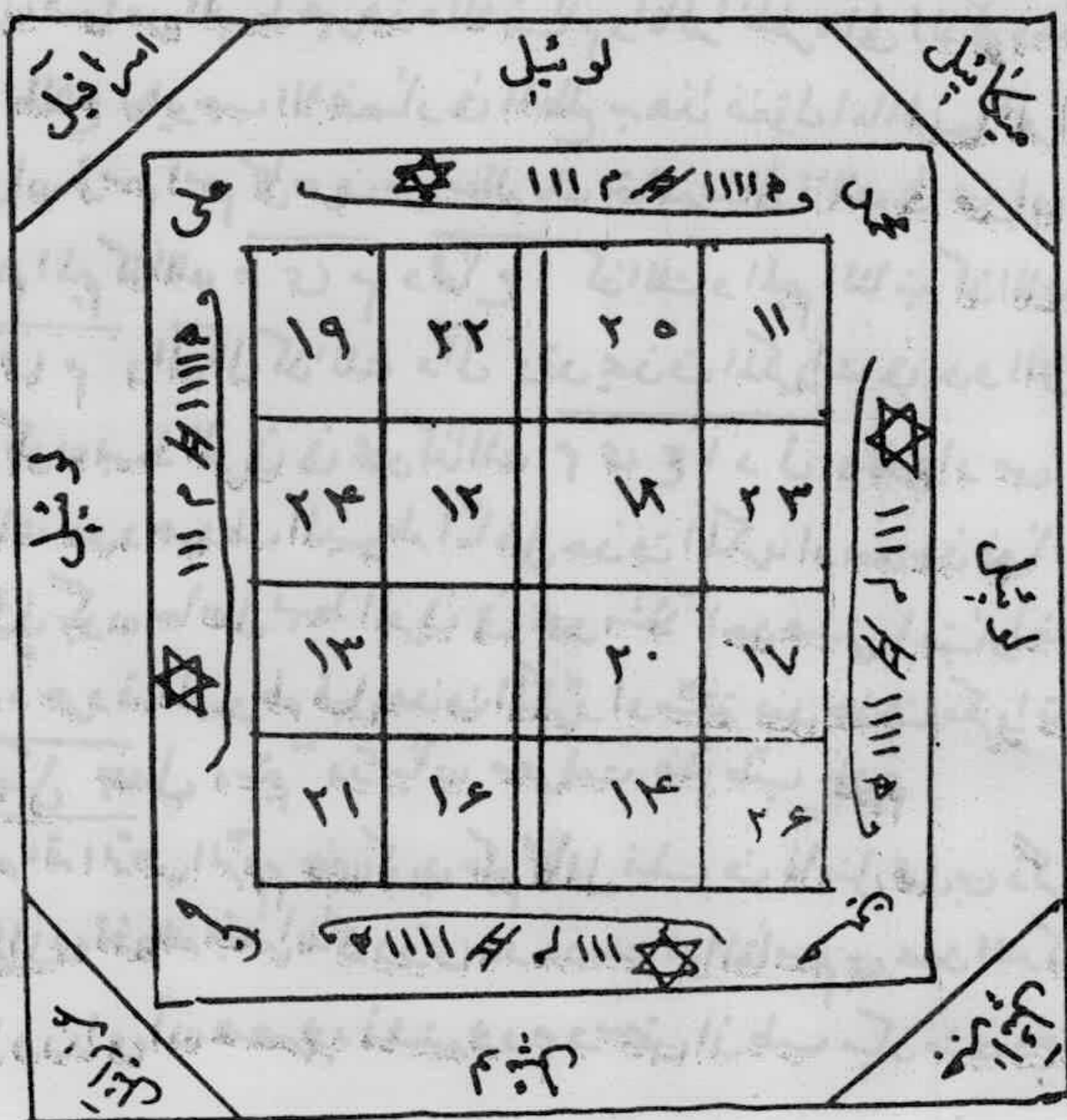


در بیان سؤال و جواب در علم جفر و خواص آن ۲۰۷

که عبارت از این میباشد  $\overline{۸۴۷}$   $\overline{۷۷}$  و در حرف زبور که عبارت  
 ده بوده باشد  $\overline{۷۷}$  و  $\overline{۷۷}$  طرح نمودیم و  $\overline{۷۷}$  باقی ماند که عدد  
 هو الله است که در لوح درج نمودیم و از تاثیر دارد صاف این اسم اعظم  
 کل مخلوق عاجزند بغیر از خداوند بصورتی که هر کس بصر در آن هدی  
 علیهم السلام و لوح محفوظ این است هذا اسم اعظم استخراج از اسم  
 مبارک قبله عالم روحا فداه بدین درج معین



فصل جمل دوم در بیان بسط

بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان البسط على اقسام كثيرة احدها بسط  
 الحرفي وثانيها بسط العددي وثالثها بسط التضارب ورابعها بسط  
 الترفع وخامسها بسط التجامع وسادسها بسط التوفيق وسابعها  
 بسط التضاعف وثامنها بسط التاخر وتاسعها بسط المتواحي وبسط  
 الطبيعي وبسط العزيزي وهذه ما نظرت اليه من البسط ولعل ان  
 يكون قسما من البسط غير هذه الاقسام وانما انظره الى الله وعدم  
 الاطلاع لا يوجب الاخصار في المطع به هذا فنقول اما البسط الحرفي  
 فهو ان ترسم اسم كل حرف من مطلوبك بتمامه مثال ذلك في محمد ان  
 ترسم الميم كذلك م م م ومما ح ا كذلك والميم الثانية كذلك  
 م م م والدا ل كذلك د آل وقد يحدف المكررات في بدو الترميم  
 فتح يكون بسط الحرفي في محمد كذلك م م م ح ا د ل وقد يراد من  
 ذلك عدد حروف المبسوطة اما قبل حذف المكرر او بعد حذفها  
 فيحذف يكون حاصل بسط الحرفي في محمد مثلا احد عشر باعتبار اخذ  
 عدد حروفه المبسوطة قبل حذف المكرر او ستة بعد حذف مكرراته

فصل جمل دسليم در بيان معرفت علم طب قديم

بسم الله الرحمن الرحيم جنين كويد حكيم كامل فيلسوف فاضل محمد بن ذكريا  
 الكرازي نعمه الله بغير انذ كه روزي در خدمت ابوالقاسم بن عبد الله كه  
 از ورزاي آن عصر بود نشسته بودم و سخن از طب ميكذشت و جاعف

در بیان معرفت علم طب قدیم ۲۰۹

نیز نشسته بودند و هر يك بقدر دانش خود حکایت میکردند و در  
اثنای آن جمع از اطبا گفتند که بعضی از علل و امراض که بواسطه مواد  
بهرورایام و شهور حادث میشود از آن مبرینیت مکر بهرور  
ایام و شهوریکه ان حاصل حادث شده باشد و این کلام را جماعتی  
که از مطیعین حاضر بودند استماع نمودند و انجماعت را غرض ازین سخن  
آن بود که بر سر مرضی آمد و شد بسیاری کنند و در معالجه تعویق بکار  
دارند تا نفع کلی بیابند و در معالجه بنحوی که باید شروع نمایند مقارن  
این فبر و ابر را مطلع ساختم که بعضی از امراض که بهرور ایام و شهور  
بهر سیده باشد علاج آن را بیک ساعت میراست از سخن جماعتی  
اطباء که حاضر بودند تعجب نمودند و هر لحظه در حیرت افتزاند تا آنکه  
آصف از بنده التماس نمود که کتابی تالیف نمائی که مشتمل بر جمیع علل  
و امراض که از آن آن یک ساعت میراست بعد از آنکه زمانی  
شروع در تصنیف این کتاب نمودم و بتوفیق الله با تمام رسید و بود  
الساعة موسوم ساختم فی الحقیقت مثل دستوریت از طب والله  
الموفق للصواب والیه المرجع والمآب آغاز کتاب بدانکه از نشان من که  
مذکور سازم علی که متکون میشود از فرق تا بعدم و چون هر علت  
را در ساعت واحد علاج می باید ذکر کرد بعضی از اعضا را گذاشته  
ذکر علاج بعضی از اعضا که ممکن بود کردم تا بابت اول در صداع

صداع در دست در اعضاء سر هرگاه پیش سر و حوالی پیشانی باشد  
چون باعث غلبه خونت درین هنگام همین که خون از بدن به حجامت  
یا فصد اخراج کنند در حال ساکن گردد یا آنکه افیون مصری تازه بپزند  
و قدری سائیده در بینی و پیشانی بمالند در حال زائل شود و اگر  
چند عدد عنایت یا اندکی کشنیز خشک بخورند در لحظه صداع بر  
طرف شود و اگر صداع در وسط دماغ بود علاج آنست که بر غلبه  
حرارت باید که خرقه کتان را بروغن گل سرخ و سرکه خبث ترکند و  
سر گذارند یا خرقه مذکور را بشیر و خیزران تر کرده بر سر گذارد در  
حال ساکن گردد و کل بنلو فر را چون بپزند و خیار بیکه در سرکه گذاشته  
باید تناول نمایند و اگر ربوب مثل رب انار نوش و رب غوره و رب  
زهر شک و رب ریاس و امثال آن که اطفال صغیر میکنند بخورند  
در حال ساکن شود و روغن بنفشه و بادام با نمک بر کف پای  
صاحب آن صداع بمالند در دم ساکن گردد و هرگاه صداع  
در پس سر و حوالی فحده که عبارت از استخوانست که در پس سر  
می باشد بمرسد و این نوع جنون از غلبه بلغم می باشد علاج  
آنست که علیل را بفرمایند تا مسکینین و آب ترب بخورد و فی کند  
و بعد از آن آب سبب بیاضا مندا تا هر بلغمی که پورده باشد بقی  
اخراج شود و در رفتن باب کرم جهد کنند که زور ساکن شود

و صاحب این صداع چون هلیله سرب و آمله سرب بخورد هم در لحظه  
ساکن شود و نیز چون بابارج فیفرا غرغره کنند در حال بر طرف  
شود اجزاء ایارج مذکوره مصطکی زعفران سنبل صَب بِلَسَان  
اسارون سلیمه در آچینی از هر یک یک مثقال صبر مسقوطی یک مثقال  
اجزای را کوفته و بخته در ظرف ابکینه کنند و بقدر احتیاج بکار برند  
باب دوم در شقیقه شقیقه در دست که در یکی از دو طرف سر  
بهرسد چون غرطینا که پنج از ریونست و بخورد مریم نیز گویند و  
استخوان کلب در پیش دماغ بخور کنند در حال ساکن گردد و اگر  
باین حال بقوه عارض شود باید که از جو گرفته در ته خمی گذارد  
ناقطره قطره آب بر آن چکد و نرم شود بعد از آن بیفشرد و  
بقدر نصف اوقیه از آن گرفته بنهد آنک اش و رانگی جاوشیر  
داخل کند و از یکدانک نادر دانک مسوط کند یعنی بدماغ بر  
کشند و اگر اخیانادر در سر بسبب آن عارض شود چون آب  
سرد بر سر بزند اگر اخیانادر فصل زمستان باشد در دم  
زایل شود باب سیم در صرع وان علنی است باری که  
در دماغ بهرسد و مانع شود اعضای نفسانی را از افعال  
حسن و بسبب سده که در تجاریف دماغ حادث میشود  
منع غیر تام طریق علاج آنست که ایون و عافز فرها و اسطو

حدوس و بسفایج فسنقی گرفته بگویند و از مو نیر بیرون کرده با  
 قدری مو نیر طایفی خیر کنند و مساوی کرد کافی د وقت نوبت میل  
 فرمایند که در همان هفته صرع بر طرف شود باب چهارم  
 در زکام زکام عبارتست از ریختن رطوبت بجزای بینی و علاج  
 زکام اصعب است از سایر امراض همین که عارض شود باید که  
 آبی در غایت گرمی باشد بر سر دیزند چنانچه هاس حرارت  
 آن بکند در ساعت زایل شود و چون خرقه کتان را بجزازات آتش  
 گرم کند و بویافوج که عبارت از استخوان میان سر است بگذارند  
 چنانچه استخوان مذکور حرارت آنرا در باید در حال ساکن شود و اگر  
 در روز اول زکام رسید باید آب گرم را در دماغ برکشند در  
 ساعت نفع بلیغ ظاهر شود باب پنجم در طنین صوتیت که از  
 گوش آن شخص معلول میشود و در خارج وجود ندارد همین که عارض  
 شود افنون نازه را حل کرده در گوش چکانند در لحظه زایل میشود  
باب ششم سحاب عین که عبارت از آمدن آبت از چشم گاهی  
 که بسبب تزار افتاب انهم رسیده باشد افنون مصری بیونند  
 قدری در حوالی چشم طلا کنند در حال بر طرف شود و گاهی که  
 به نشستن در کنار آتش عارض شده باشد بخوردن اطعمه  
 مولد بلفم علاج نمایند مثل ماهی نازه و غیر آن در لحظه زایل

و هلیله کابلی را صلابه کرده که همچو غبار شود و میل نقره در چشم  
 کشند هم در دم آب رفتن را از چشم بازدارد باب هفتم در رعاف  
 که آمدن خون است از بینی همین که شخص را عارض شود که شب  
 بیانی یعنی زاج سفید بگویند تا مثل غبار شود بعد از آن در بینی  
 وی دهند در لحظه ساکن شود اگر مجمه باشد بر شکم وی گذارند  
 از جای که خون بر آید در ساعت بایستند باب هشتم در وجع  
 اسنان طریق علاج آنت که دو حبه از مویز بخیرند و در پاره  
 پنبه بچیده باب نهم و بر بالای سنگی گذاشته بسنگی دیگر آن  
 را بگویند و بعد از آن بردندانی که موقوف باشد بگذارند هم در  
 زمان نیکین و اگر وزن یک قیراط باشد که عشره عبارت از  
 طلبت که بر بروک عشره یکی از بطور ما آنت می نیند در حال  
 هلاک میشود آنرا بگیرند در اندک پنبه بچیده بردندانی که درد  
 کند بگذارند در حال دردش ساکن شود و گاه است که اشیاء  
 بسیار مثل غایله و فطران و ورق فایند بردندان میگزارند در  
 حال ساکن میشود و اگر باشد نیز داغ کنند فی الحال و درش بر طرف  
 میشود و طرفیش آنت که ماسوره گرفته مثل آهنی را با نش کرم  
 کند چنانکه سرخ شود بعد از آن از آن روزن ماسوره بردندانی  
 که دار کند بگذارند در همان لحظه دردش بر طرف شود

باب نهم در قلع اسنان بغیر این طریقش آنست که عاقر قرها بگیرند  
 و در سر که خمر یکماه بگذارند تا با ساز خیر شود و بعد از آن برد اینک  
 خواهند بکنند بگذارند در حال با سانی کنده شود و اگر ریشه  
 درخت توت سیاه جمع کنند در ظرفی گذاشته و در آفتاب بگذارند  
 تا خوب خشک شود و بعد از آن بروند اینک میل کردن آن دارند  
 بگذارند در آن ساعت کنده شود باب دهم در مجرکه بوی بد است  
 هرگاه در دهن پوره باشد بگیرند مویز طایفی ماهردی بابرک  
 موزی بکوبند و غلوطها کرده هر یک بغیر فندی رغبت نماید هم  
 در آن لحظه بد بوی بر طرف شود باب یازدهم در خناق دان عبارت  
 است از امتناع نفوذ نفسی بجانب ریه و قلب پیوند شخصی را  
 رست حالت روی دهد باید که رب توت با زنبلی کلب غرغره کند  
 در لحظه بر طرف شود و سزاورد آنست که سک سفید رنگ بگیرند  
 در موضع به بندند تا سه روز سوای استخوان چیزی دیگر ندهند  
 بعد از آن زبل اود برداشته بصاحب خناق دهند تا غرغره کند  
 نفع بلیغ ظاهر شود باب دوازدهم در عالق که بغارسی زلو  
 خوانند چون شخصی را در کلو بچسبد باید که بر سر که کهنه غرغره کند  
 در حال از کلو پایش رود اگر بکدرم لباب کسی که در میان با قلا  
 می باشد بگیرند و بکوبند و در شراب حل کرده غرغره کنند فی



الحال از کلوپاین رود باب سیزدهم در قولنج و آن مرضیست موالم  
که در اعصابم میرسد و محبتش میشود باین مرض خروج آنچه بیرون  
میاید با ابطح چون شخصی را عارض شود يك دانك از مجموع ملوکی  
تناول نمایند نفع بلیغ ظاهر شود و اگر حفظ بگیرند و ششم آن را بیرون  
کند و مسادی نخودی فنیله کرده حلیل را بفرمایند بخورد برگیرد در حال  
نفع تجلیل رود اگر ایا تا بسبب آن عمل بی نابی و بچشی در ناف بفرسد  
باید يك كف از کشیر و اندکی از زیره و کرویبا و کفی از مسفر و  
بخدان خالص و يك كف از ناروان مجموع را با قدری آب در ديك  
کرده خوب طبع دهد و مقدار نصف رطل از آن گرفته بکوفیه کامه

اضافه نمایند و برهم زنند و بخورد در حال ساکن کرد در باب چهاردهم  
در خلفه وان اسهالیت که بچسب لون مختلف پوره باشد چون  
صاحب امراض را سدآب و کافور و اب ریحان بر شکم طلا کنند از  
عظیم دهد و اگر اقراص که در منصوری در باب خلفه مذکور شد  
بدور دهند بغایت نافع باشد باب پانزدهم در زحیر و این  
بیمچی که صیان را عارض میشود چون يك مثقال تره نیرك  
و سه مثقال زیره کرمانی کوفته و پنجه برودغن کاد که مننه خیر کنند  
و با شیر مادر طفل دهند فی الفور ساکن کرد در باب شانزدهم  
در بواسیر و آن بتره چند است که بر سفره ظاهر میشود چون

یکدم سوف شامی که از ایاپارسی فیل کوشی کوبند در زیر دامن  
 بخور کنند و جمع شوک شود باب هفدهم در خروج مفعد چون  
 این حالت طفلی را عارض شود باید که سم کوسفند و شاخ اورا  
 گرفته بسوزانند و بعد از آن بکوبند و پیزند و جفت بلوط و کلنار  
 و شب بمانی و مازو و ورق کل سرخ و پوست انار و برك مودت  
 مجموع اجزا گرفته نیم کوب کرده با اندک آبی در دیک کرده بگذارند  
 تا چند چوش بزند و قوت ارویه در آن آب داخل شود و آن طفل را  
 وقتی که مفعدش بیرون آید باشد بفرمایند تا زمانی در آن آب  
 بنشیند یا مفعدش را بسفل اجزا ضماد کنند و بانگت بانگوت  
 کنند در همان دم بایستد دیگر بیرون نیاید باب هجدهم  
 در عرق النساء و آن وجعیت که از محل نشستن شروع میکنند  
 و از محل وحشی بران فرور میاید و منتهی میشود بوزانوکا هست  
 که بکون نیز می باشد و آن علتی است عظیم و کثیرا اظهار و خلق  
 بسیار بواسطه قلت معرفت بدان تلف میشوند طریق علاج آنست  
 که صبر سقو طری یکثقال هلیله زرد و سونجان از هر یک یکدم  
 بگیرند و پزند و بانگت خیر کنند و جها ساخته فرود برونند همین که  
 پنج مجلس اطلاق دانی شود در حال به شود و بمخفن که شخصی  
 مدت یکسال بدین علت مبتلا بود چنانچه قوت برخواستن نداشت

و از جای بجای دیگر نمیتوانست کردید بدین علاج عمل همین نمود  
که پنج مجلس اطلاق واقع شد کوفتش بر طرف شد باذن الله تعالی  
باب نوزدهم در جراحات طریقه یعنی جراحات که نازه بهم رسیده  
باشد صمغ بلوط را بکوبند و بر آن جراحت گذارند در آن حال ساکن  
گرد و اگر هلیله کابلی را بکوبند تا چون غبار شود و بعد از آن باب  
کافور باروغن زیت با عسل خام بر هم زنند بر زخم گذارند هم در  
آن روز خوب شور باب بیستم در جراحات امیران و آن جراحت  
که عسران باشد طریق علاج آن است که روغن کادو که شش سال  
بران گذشته باشد بهم رسانند و از پیله فسیله ساخته بر آن بیارند  
و در نه آن جراحت گذارند که در حال چرک آمدن باز دارد نامه  
رور آن جراحت گذارند که در حال سر بهم آورد باب بیست و یکم  
در ثوابیر و آن فروجیت در مفعد طرف روره مستقیم که همیشه  
ازو چرک و امحون آید چون طونیا ی سبز بود باشند چرک امحون  
باز آیند و در دوش ساکن شود باب بیست و دوم در حرق  
نارگاہ است که از سوختن آتش عضو را وجع شدید  
عارض میشود باید که مردار سنج اصفهانانی و پوره ارمنی و برک  
کل سرخ چهار اجزا مساوی کوفته بکوبند و بعد از آن که موضع  
جراحت را بروغن کل سرخ خالص چرب کرده باشد اورد به

مذکوره را بران محل جراحت باشند وفی الحال وجع ساکن شود و  
 در سه روز جراحت با الکلیه رفع شود باب بیست و سیوم  
 در ضربه و سقط عبارتست از آنست که عضوی از اعضای اینکسی  
 بر جای خود مؤدوف شود و ضربه آنست که چیزی بر عضوی از عضوی  
 اینکسی زفته و مواف کرده اند هر کدام که دافی شود طریق علاج آنست  
 که اقامت و صبر و مغاک و ماش و کلی ارمنی هر را مساوی گرفته  
 بگویند و باب برك مورد تر و پر مرغ خانگی گرفته بدان بهابیا لایند  
 و بر آن عضو طلا کنند در حال درد شی ساکن کرد در آن عضو برك  
 خود باز کرد باب بیست و چهارم در اعیان اعیاناً بمعنی ماند  
 کیت هر گاه شخصی را معتاد نموده باشد و در فرسخ باینتر هر دو  
 و بعد از آن تغییر شدیدی در حال او بهم باشد و در مفاصل او  
 جمود عارض شود حالیهست که شخصی را عارض شود بدان حال  
 باقی ماند خواه آن شخص خوابیده باشد و خواه نشسته و خواه  
 بامری مشغول باشد و او را در حرکت بر حرکت نباشد باید که نا  
 خنیهای پای او را بهر روغن که میسر شود چرب کنند در حال  
 آن کوفت بر طرف شود فقد رفتن بهمرسانند یا باز الله تعالی و اگر  
 آن حالت در تابستان واقع شود تا زانو در آب سرد ایستادن  
 و در زمستان در آب گرم که بغایت گرم بوده باشد توقف کردن  
 عجیب النفع است در دم ماندگی و تعب زایل کرد تمت با الخیزر و السعارة

در بیان آداب ازدواج و فوائد آن و قوه بانه ۲۱۹

فصل چهل و چهارم در بیان آداب ازدواج و قوه بانه و فوائد آن  
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين و طوبى للعارفين والصلوة  
على نبي محمد وآله اجمعين اما بعد چنين كويد ابو المنظر ابن محمد  
اردشير بن كيقباد بن مهرايس بن جاماس حكيم كه چون ملازمت  
خدايكان عالم سلطان الشرق والمغرب مغز الدنيا والدين فاهر  
الاعاري ابو الحارث سنجري ملكشاه رحمه الله عليه بنده رامير  
كشت كه در ظل رعايت پناه دولت او مقیم كشتم و از ازدیاد  
بخت شعله نواز در دولت بخت علوی ملحوظ و مسعود كشت  
كلاه كوشه بنده بمرت از پشت سمك برقرار فلک و عواطف  
اعزاز ارزانی داشت و مراسم بنده نوازی و دشمن كداری  
مبذول فرمود تا كاه اقبال از سپهر تافت و من ندیمان خدا  
يكان عالم نورد عشرت می باختم و دل اندیشه رنج می پرداختم  
كه از بارگاه اعلى شاه شاهان سلطان عالم خلعت وصلت و  
شريف و اسب ساخت و مراتب و هدايا متوالی و پیشوا كرد  
اینده را بجلوت نگاه معظم خواند و از سر علائنه خور مسختی چند بر  
لفظ مبارك بار شاهانه براند و فرمود كه اطراف عالم سفلی شرقا  
و غربا سر بر خط الطاعت والقیار فرما بر در پنهان فاده اند و امر ما  
در بسط زمین و رمان ناند شده و خلايق كینی از عدل و انصاف

ما در امان و آسایس و سکون قرار یافته و از تمامی لذات و راحت  
 تمتع گرفته چون قاعده خلعت و ترکیب آدمی برین نهاده اند که چون  
 از تقدیر او امر و نوای پرهیزد برای لذت شهوت حلقوم و خرطوم  
 تربیت سازد درین باب ارشاد فرمود رساله ساختن در قوت باه  
 و طریق مجامعت از هر نوع که دارد و اینمختن شرط بندگی و شیوه حد  
 منکاری در تقدیم فرمان بجا آورده و در برابر حقایق رد قارق این کتاب  
 جهد کرده شد تا بدین سبب کام و هوا و مراد یابد بر مباشرت و معا  
 شرت متمتع و کامران باشد تربیت این بر هفتده باب اختصار افتاد توفیق  
 از ذوالجلال خواسته می آید تا شایسته بارگاه اعلا گرداند چهار صد  
 چهارده کتاب فلاسفه که اطباء و حکما گذشته اند و تجربه کرده اند این  
 برگزیده و تجربه و امتحان کرده شده انگاه تربیت سواران ساخته  
 آمد تا چون کسی بیند عیبی و قدحی نیارد اما بیاید دانست که هر جانور  
 بیا که ایزد تعالی بیا فرید او را بحقیقت بیعت محتاج گردانید و از همه حیوانات  
 ناطق را برگزید و بعقل عزیز مکر گردانید و از همه شعلمات او را پدید  
 آورد و نباتهای نیکو و خورشهای پسندیده و حیوانات پاکیزه قوت  
 و طعم ایشان و ایشانرا نکاح مباح گردانید ایزد جل قدرته در قران  
 مجید بیان کرده فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ وَ ثَلَاثَ رِّبَاعٍ وَ اِحَا  
 حث در مجامعت ثابت کرد و ارادت در تصرف مباشرت کرد هم فایم

در بیان معرفت اغذیه که قوه باه زیار کند ۲۲۱

وهم قاعدوهم راكب قائم مرکوب و مربع معتد انهم همه معانیها  
رخصت و اجازت و از قال الله تعالی نشاء که حرث لکم فانو حرثکم  
اتی مشیم و از فعل بد و عمل لواطه زجر و منع کرد حکمت اندرین  
آنت تا نوالد و تناسل می پیوند و ثنا گوین زیارت شوند  
حضرت معبود واجب الوجود را در حضرت رسالت پناه صلی  
الله علیه و آله و سلم چنین خبر داده که تا کحو نوالد و انکثروا  
فانی اباهی یکم الام یوم القیمه ولو بالفظ اباحت نکاح ط  
حاصل آید که ساز و آلت و تناسل و نوالد همیابود و در قضیب  
خلل نبود و طریق مباشرت تمام بدانند تا خلل و فتور بدان  
راه نیابد و بر تمتع و کامرانی قادر بود هر حکم این مقدمات  
بر هکنان واجب بود که منابع و طالب لذات مجامعت باشند  
ناهمچنانکه احوال و اوقات غذا نگاهدارد و کیفیت و کیفیت مجامعت  
معت اتفاق کرده اند از اطباء و حکما چون بفراطه سفر اط  
و جالیوس و افلاطون و حدیث و حماس و از متاخرین چون  
شیخ ابو علی و عبسی چهار تخت و محمد بن زکریا رازی و ابن  
طرفش گفته هیچ وقت نیست مجامعت را بهتر از وقت بهار  
و تابستان نیست چرا که در فصل بهار هوا معتدل بود گرم  
و سرد مرکوب روح را در بنوقت بیفزاید و چون خون بیفزاید

حرارت غریزی که قوت رو بدوست زیادت شود اما در وقتی که رغبت  
 با او شایسته اگر افراط و زیادت مباشرت خواهد فصل بهار اولاً تو  
 هو معتدل بود کرم و سرد تا در اعضا فتور نکرده تابستان کرم  
 و زمستان سرد احتراز باید کرد و از زیادتى مباشرت که نقصان  
 روح بود اما در پائیز از همه فصول بدتر بود هر روز مجامعت  
 بهتر بود که بسبب كرك فی شرم دارند و عادت عوام بیشتر نیست  
 و این خطانا مجوز است فصل در باز نمودن که مجامعت در کدام  
 روز در هفته از مباشرت هم بشریعت و هم بحکمت بهتر شب دو  
 شنبه صحبت کند بیمار شود بحکم آنکه پادشاهی راجل راست و احتراز  
 باید کرد از سفر و علاج بیماری و کارها را ابتدا کردن و مجامعت و بنا  
 نهادن اما روز یکشنبه پادشاهی افتاب است و ندبیر عطار د نیک بود  
 سفر کردن و دیدن پادشاهان و چوکان بازی و اسب خریدن  
 و فرزند بکناب دادن اما بد مجامعت کردن که تب ربع پدید آید  
 و اگر فرزند شود غماز و غدار بود مادر او تولد او رنج بیند و روز  
 دو شنبه پادشاهی فراست و ندبیر مشتری را در این نیک بود بکر مابه  
 رفتن و دارو خوردن و صباغ خوردن و تماشا و مجامعت کردن اگر  
 در این روز فرزند تولد کند در بصر تمام بود و با هنر بود و مادر پدر  
 از خوشنود باشند و در روز سه شنبه پادشاهی مرغ را بود ندبیر



در بیان معرفت ادویه که قوه باه و از بار کند ۲۲۳

زهره را بود نیک بود قصد و صید و نشاط و شراب خوردن اما بد بود  
مجامعت کردن و سفر نمودن اما روز چهارشنبه پادشاهی عطار بود  
تدبیر زهره را نیک بود و حساب کردن و نامه نوشتن اثر روز از مجامعت  
پرهیز کردن اولین بود که صفر و سودا غالب شود باشد که از دو یکی بصرع  
افتد و اگر فرزند شود خبیثی باشد و ایزد تعالی ابلیس را روز چهارشنبه  
افرید اما روز پنجشنبه پادشاهی مشتری را بود تدبیر ماه را روز مسعود  
است نیک بود دیدن قضات در میان دانند کارهای و سفر کردن و  
حاجت خواستن و اگر فرزند متولد شود بدرجه اعلی رسد و مادر و پدر  
از وی مشار باشند اما روز جمعه پادشاهی زهره است و تدبیر افتاب  
نیک بود مجامع رفتن و عطر سوختن و جامه نو خریدن و پوشیدن  
وزن خواستن و اگر مجامعت کند شایسته بیشتر انبیا و اولیاء و علماء و  
صلحاء در شب و روز جمعه ادرینه رغبت کرده اند و چون فرزند متولد  
شود مصلح و علماء بود خلافت از او سوره باشند و هر که او در شب ادرینه  
با خوب روی خلوت راست دهد و اگر در مباشرت نقضری کند بغایت  
جاهل و سفیه بود فصل بدانکه اگر مردی در وقت صحبت از غایت  
شعوت در موضع مخصوص کرده چشم را خالی بود چون فرزند متولد شود نظر  
اغلب نابینا بود و پدر و جد او را عمل کردی آزان سبب رجال عین  
چشم کور بود اگر بوقت صحبت آب خورد فرزند نحیف و نزار آید

اگر در آن حال در نرسد و شراب خواره معشوق دو کردن فرزند  
 متولد شود نیکو روی و نیکو چشم بود و اگر قضیب را رنگ کند به زعفران  
 و معصفر فرزند بهم رسد بدان رنگ آید اگر وقت از زال مرد بگردد  
 یا بیفتد و مستی تمام در رحم نیامده باشد فرزند مبتلا و نیم اندام و  
 اگر مردی از هر دو جانب قریب مجوید در لعنت خدا باشد و چون فرزند  
 متولد شود کنده بغل و کنده دهان و اگر مردی در وقت صحبت در  
 کل سرخ نکند و شکر طرز خورد و قدری مسک و دارچینی کوفته بکلاب  
 حل کرده در قضیب بمالد و بکار مشغول شود ذوقی و لذتی عظیم حاصل  
 آید بدرجه که عقل از فاعل و مفعول زایل شود از غایت خوشی و اگر  
 فرزند متولد شود خوب صورت و خوشنحوی و خوش طبع و کم علت  
 بود و حکیم طبع و عاقل بود و چنین که قابوس بن دستگیر ابن هارت  
 مسترداشت شمس المعالی پسر او بود همه معانی آرسنه و سلطان محمود  
 هم بدین نوع متولد شد چنان سیرت خوب داشت و اگر در وقت  
 زوال آفتاب و بوقت غروب و طلوع صحبت کند فرزند که آید کل  
 بود و بر اعضای او موی نباشد فرعون علیه العنه بدین متولد شد  
 بر سر موی داشت و اگر مانده بود و کارهای کرده سست شده باشد  
 صحبت کند طبع بد دل و خفقان ظاهر شود و فرزند که آید ضعیف  
 و بیمار در زرد بود فصل اگر زبان خلاف با عمل صافی بوقت

مجامعت در قضیب که مالد فصیح بود و زود در سخن آید و جاموس  
 گوید که من این استعمال کردم و دیدم باندک روزی در سخن آمد  
 با کمال فصاحت و اگر دل شبر و کرب و اب با غسل صاف در وقت  
 مجامعت بر قضیب بمالد فرزند که متولد شود دلبر و مردانه و زود  
 برفتن آید و از همگی نرسد و گویند سبب رخ این جیل بزوال آموخت  
 خت چون بگرفت رستم پیدا شد بدان اوصاف معلوم است بعضی  
 جاهلان گویند که هرگز مجامعت نباید کرد اگر کند در یکسال  
 بیش از یکبار نباید کرد و این خطاست از بهر آنکه جمله عالم از وضع  
 شریف از نتیجه این لذت اند و در عالم کون و فساد لذت شش بیش  
 چیز نیست جمع لذت العالم سته النظر و السماع و الذوق و اللمس و الشم  
 و الهمامه اینست اول نظر است دوم سمع است سبتم ذوق  
 است چهارم سبتم پنجم لمس است ششم مجامعت است از بهر  
 آنکه هر یک جدا گانه فعلی هست که دیگری شرکت ندارد و مجامعت  
 این همه موجود است و با این هم مراد می دیگر است و آن فرزند است  
 که نام و نشان مردم رنده بماند این به پنج چیز نتوان یافت الا به  
 پنج چیز اول خصیه را سخت کند درم تقویه دماغ سبتم ابی که  
 وجه برقیق و لذت بیاید چهارم تقویه جگر پنجم کرده پس لغوت  
 این پنج عضو گفته شد بدین چیزها نگاه باید کرد داشت که درین

کتاب شرح داده اند بدانکه هیچ مرد دزن را ازین چاره نیست مقصود  
تناسل و نوالد پیوسته ماند علی الخصوص خداوند زمین و الزمان  
و پادشاه جهان سلطان الشرق و الغرب خدا الله ملکه را که در این  
معنی راغب است بر چند فهم و بصیر و نظر از همه عالم زیارت است  
و قوت توکیب و صحت مزاج و اعتدال طبع و شجاعت و شهامت  
و ساختن اسباب لذت ازین تا تالیف مستغنی است اما امثال

فرمان او را آنچه در وسع امکان کجند به نیکی کرده شود انشاء الله تعالی

باب اول در صفت کسانیکه در مجامعت حریص باشند

باب دوم در دلایل مزاجها در باب مجامعت

باب سیم در اندر غذا های بود که قوت مجامعت را شاید

باب چهارم اندر داروهای مفرد که قوت مجامعت را زیادت کند

باب پنجم اندر طبیخها و قلیها که قوت مجامعت را زیادت کند

باب ششم در شرابها که قوت مجامعت را شاید

باب هفتم در تمرخنها که در قضیب مالد سخت شود و مجامعت را <sup>قوت</sup>

باب هشتم اندر جهای که در ردها ن گیرد قضیب سخت شود

باب نهم اندر ازاد بندها و کمر بندها که مباشرت نیک شود

باب دهم اندر تمرخنها که در کف پای و میان انگشتان

باب یازدهم اندر چیزهای که در لذت مجامعت زیادت کند

- باب دوازدهم اندر شایسته‌ها که مجامعت را بفراید و فوت دهد
- باب سیزدهم اندر چیز که فوت مجامعت را بفراید و فوت دهد
- باب چهاردهم اندر اشکال مجامعت که چون باید کرد
- باب پانزدهم اندر چیزهای که قضیب را سخت کند و بزرگ کند
- باب شانزدهم اندر آنچه فرج تنگ کرد اند و خشک مانند دختران
- باب هفدهم اندر چیزها که زن بارگیرد و نگیرد
- باب اول بدانکه صفت کسانیکه در مباشرت قوی تر و حریص تر باشند که رنگ ایشان اسم باشد و برخی کراید و کوششها در کهای فرخ بر سینه بعد اعتدال بود و هیولی ایشان درست بود اما کسانیکه در بن کارست باشند و مزاج ایشان گرم و خشک باشد چون سیاه‌ها حبشی و سرخان رومی و سقلاب اما سرخان روم حریص باشند ولیکن قوت ایشان زیادت نباشد و آن کسانیکه زرد شکم بزرگ باشند قوت زیاده ندارند کسانیکه بر اندام موی ندارند و مفاصل خود دارند و چشمهای سیاه درین کارست باشند و کسانیکه پر موی اندام ندارد و اگر دارند نرم بود و پراکنده بود اگر مباشرت افراط ایشان را مرگ مفاجات رسد فصل در دانستن جلت زنان و صفت ایشان بدانکه هر چه بزرگتر عالی بیافرید از بدایع مکونات همه طبع را عادت در باطن پیدا کرد ایند که انصالی

و افزائی و تزیین و تشبیهی مقابله چه نمر رساند بیاطن ایشان ظاهر کرد اند  
 چنانکه ایند تعالی جلت قدرته فرموده الشمس القمر و همچنان او  
 در میان را از مردان و زنان هر یکی را در باطن طبع و عادتی دارد  
 و حبلت و اعضاء بیرون ظاهر کرد چنانکه خاتم الانبیاء محمد مصطی  
 صلی الله و علیه و آله و سلم فرمود ان الله خلق الخلاق بنی بحکمته  
 حبلتها را تجربه کردیم بعون الله و حسن توفیقه بعد و از تحریر تجربه  
 چنین یافتیم در کتاب جالینوس حکیم که هر زن که او کرد روی پیوسته  
 ابرو نرم او از بود و گوشت جدا عندال بود بر شهوت موضع  
 معلوم کرم و نرم بود و بالذت و مرد از مباشرت او طبعیدن دل  
 بهر رساند و علاج نرسه باشد که در مقام وی شبع داده شود  
 باز در چینی میخورند تا ضعف از زایل شود مکرزنی که دراز و بالا  
 و باریک او از و کشاره ابرو و پوست و جعد موی و فراخ پیشانی  
 و خرد دندان و باریک لب بود که بر شهوت حریص بود و موضع  
 مخصوص او کرم و نرم بود و زور به سخن مردم فریفته شود و مرد  
 را از مباشرت روی روی میرساند حرارت جگر و غلبه بواسیر  
 ظاهر شود علاج او زین سعل که چون چاره نباشد او را از خفتتا که  
 شرح دارد آید بکار برد تا رفع آن علتها کند چنین گوید ارسطو  
 طالسی حکیم که هر زن که کرد روی و فریه کشاره ابرو و گونه

قامت سرخ و سفید و نرم گوشت و بزرگ سر و کوفته موی بود دلیل  
 کند که بر شهوت حریص بود ولیکن پارسا بود و زود بکسی فریفته  
 نشود و از صحبت او ضعف دل گردد علاج او کباب بود بر خشت  
 بریان شربت از طبرزد اصفهانی و کلاب و عرق کار زبان و تخم  
 ماشفرم افلاطون حکیم گوید که فراخ روزی و پهن بینی و مفرد  
 الحاجبین خورد دندان و از رقی چشم و کوچک ذقن و انار بنان  
 و باریک میان و نرم گوشت و خرد مفاصل بود دلیل کند که موضع  
 مخصوص او نرم بود و بر شهوت حریص بود و از مجامعت سیری  
 ندارد صحبت او موی سفید کند و علت بواسیر و سودا صفر  
 ظاهر گردد و غذا کبک بچه بخورد و ملاش حکیم گوید که هر زن که  
 تنک چشم و کثاره ابرو و سیاه چشم و ملبیح و در قامت بحد اعتدال  
 بود دلیل پارسا بود دستور و مرد از مباشرت او زیان نکند  
 دیگر جلت کوتاه قامت محمد زکریا گوید که هر مونت که کوتاه  
 بالا و فربه و سیاه چشم و سیاه چهره و سیاه موی و باریک  
 لب و بزرگ ابرو و خور بنان و گرد روی و ملبیح و سبک روح  
 و بیشتر کشمیر این بدین صفت میباشند دلیل کند که موضع  
 ایشان گرم و نرم و خوش بود و از صحبت او هیچ مضرتی نباشد  
 دیگر مونت که سرخ و سفید و پیوسته ابرو و سیاه چشم و میگون

موی و باریک لب و بزرگ ذقن و بلند بالا کوچک پستان و فراخ  
سینه بیشتر و میان بدن صفت باشند دلیل کند که موضع  
مخصوص ایشان کرم و خشک بود با حلاوت باشد و این زن شهوت  
حریص بود اما پارسا بود و صحبت با اوزبان ندارد دیگر جالینوس  
حکیم گوید که هر زن که بغایت فریه بود و کردی و تمام بالا و  
باریک لب و سیاه چشم کوچک دهان و فراخ سینه و نرم اندام  
بود دلیل کند که موضع مخصوص او نرم و خوش باشد از جماعت  
سبری نه بیند دیگر هر زن پیر و لاغر و دراز بالا بود اگر چه  
خوب لغا بود و خوش چهره از صحبت او مرگ مفاجات رسد  
دیگر هر زن که سرخ بود و سرخ موی از جماعت مرگ الفا ظاهر  
شود دیگر ارسطاطالیس حکیم گوید که هر زن که به بالا معتدل بود  
و دراز موی و پهن روی و سیاه چشم و کوچک دهن پیوسته پرور  
و نرم اندام و فصیح زبان و خوش او از و فراخ پشت و باریک میان  
و سرخ و سفید و خبرکت خوشترام و جوان و بزرگ شربین دل بدانکه  
موضع معلوم او کرم و بیاراحت باشد و بیارکتی بود در صحبت  
او همه منفعت و بیاراحت بود و اگر طریقی ~~بسی~~ خوب چهره  
ملیع صورتی سرو قامتی چنین بدست آید تا تواند درین حرکت  
دارد بیکار نیابد بود اما آنچه قضیب راست کند اول



علتی که در مثانه باشد دوم از دیدن بسیار سیوم در کر مابه  
 عرف کردن بسیار چهارم شب بیدار بودن پنجم اسب ناخفتن  
 ششم فی واسهال بسیار کردن هفتم بر پهلوی مجامعت کردن هشتم  
 بر بای مجامعت کردن نهم ترشیها بسیار خوردن دهم آب بسیار  
 خوردن این جمله آنت که قضیب راست کند و در منی نقصان  
 آرد بدانکه هر غذا که غلیظ بود و ازان حرارتی و رطوبتی و قوی تولد  
 کند شایسته تراست که تولد منی شود و قوت مجامعت دهد قلبه کند  
 گوشت فربه و مخور باقلاری باو کند که غلیظ است و غذا بسیار دهد  
 و نیز در وی نفی هست همچنین بادی بیاراند که رطوبتی حاصل است  
 و در چینی که در حرارتی محرکت و اگر تخم منی قوی حاصل افتد  
 زنجبیل و شقاق و درار فلفل تخم تودری باوی مایه کند تا مقصود  
 رود و اگر محری قوت ناکثر حاجت افتد شیر نازه که خرما در وی  
 اغشته بود قدری انکوزه که پیاز سفید و کند نا و آنچه بدین مانند  
 بار کنند کانی را که مزاج گرم بود و این چیزها گرم نباید داد و روغن  
 ها که در قضیب بمالند سخت شود و مقصود حاصل آید انشاء الله  
 باب دوم در غذاها که در وقت مجامعت شایدهان مید خطیر  
 و گوشت پنجه مرغ جوان و کبوتر عجب و ماهی نازه و سر بویان کوسفند  
 جوان و کبک و ببط فربه و کچنک و تخم مرغ و شیر نازه و کندر پنجه

و مثلغ پنجه و نخور سفید و کند نارگشک کندم و پودنه بستان  
و عمل خام و روغن کاد و قانید و چلغوزه و فندق و بارام و فستق  
و جوز و کجد سفید و خرما می ترواز نمک سنقنقور و برنج شیر و انجیر تر  
قوت مجامعت بفراید و کرده قوی کند باب سیوم اندر داروهای  
مفرد که قوت مجامعت زیاده کند مشک و زعفران و عنبر و افیون  
و حب فلفل و قط شیرین و شفاقل و عود هندی و لسان العصافیر  
و قرنفل و پوست ترنج و حب صنوبر و خولنجان و دارچینی و پیه شیر  
و پیه سوسمار و خشخاش و روغن بلسان و تخم معصر هلیله و بلبله  
و طبرزدانیت داروهای که مجامعت راستاید باب چهارم  
اندر طبعها و قلیها که قوت مجامعت دهد پیاز سفید ده سیر زیره  
کند و در دیک سنگی کند و در روغن کاد و بریان نماید و یک کف لوبیا  
و یک کف نخور سفید نیم کوفته در وی افکند و سر دیک به پوشد نرم  
به پزند تا مهر اشود انگاه بگذردم دارچینی و پندرم خولنجان پرور یار  
کند و قدری نمک سنقنقور و زنجبیل و نان گوشت تمام بخورد سر  
زرا بیا شامند قوتی عظیم کند و منی بفراید و کرده قوی کند و  
حرارت غریزی زیارت و تن را فربه سازد و دل را قوت دهد و نشاط  
بآنگیزد و روشینی چشم بفراید نوع دیگر بستاند کبوتر بچه فربه  
و بکشد و پاره پاره کند و پیه بط بگذارد و کبوتر بچه را بدان پیه با قدری

## در میان معرفت بعضی از میوه‌ها برای باه ۲۳۳

مخورد سفید نیم کوفته درو کند و بقدر حاجت آب در روی ریزد و با نش  
نرم پزد تا مبراشود نمک سنقنقور و زنجبیل جوش کند پس نان میده  
قطیر بدان ترتیب کند و بخورد و اگر ترشی از رو کند اندکی آب ترنج و  
نارنج بشکر چاشنی کند و بعد از آن که ترکیب خورده باشند گوشت بخورد  
که منی را زیادت کند و کرده را فوت دهد چنانچه اگر در بار مباشرت کند  
در آن هیچ نقصانی نباشد مرد را تازه نشاط دارد و پر شهوت حریص کند  
نوع دیگر بنام گوشت تازه فربه بقدر حاجت دهند آنکه گوشت باشد  
بیاز سفید پاره کند و نان میده بکدرم فر نفل سوره در آن کند فطیر  
در روی ترتیب کند و بخورد و کرده قوی کند و مزاج را گرم کند و خون  
ببیزاند و نشاط آورد و معده را قوی کند و قضیب را سخت کند چنانچه  
اگر خواهی در بار مباشرت کند صفت کباب بنام گوشت و خشت  
بخند در آنش بحد تا سرخ شود و این گوشت بروی اندازد تا بریان شود  
و بقدر حاجت نمک و زنجبیل بهم اموخته بروی پراکند و اندک انگوزه  
بروی افکند و بخورد تن را فربه کند و لون را سرخ کند صفت مخور آب  
بنام پیر بط فربه و مرغ جوان بکشد و پاکیزه کند و پیره در شکم وی  
بگذارد و مقدار سی و سه جوز هندی خرد کوفته دره سیر طبرزد و در  
سر خشکاش سفید تازه و بکدرم زعفران تمام حزر بکوبد و در و یک  
اندازد و بکفچه بچیناند و در و یک را در شور بحد و بط و مرغ را اندک ازین

دارو در شکم کرده از سرد يك بيا و يزد نابزبان شود و نيك بجنه کرد  
 و انگاه مرغ و نخود آب هر دو بخورد کرده را گرم کند و روی سرخ و تازه  
 و فولنج را بکفاند و عرق النسا و ذات الجنب زایل کند و خون صافی کند  
 صفت هریبه منی بفراید و قضیب را سخت کند کند م سفید مقشر  
 سه من گوشت بجنه پنج من در ديك کند و بقدر حاجت آب دوی کند  
 و باتش نرم پزند تا بجنه شود و ده شیر چو هندی خرد کوفته و بچندم  
 در روی بچوشانند و چند آنکه در هریبه باشد شیر تازه هریبه را  
 بکعبه مبرند و شیر در روی ریزند و تمام شود پس بستاند یکم هم  
 خولجان سوده بر هریبه پراکند و بقدر حاجت روغن جور بروی  
 کند و با مدار بخورد و قوی عظیم آورد و اعضا را بنیه را قوت دهد  
 و مانند را گرم کند و سود را زایل کند و از مجامعت مضرت نرسد  
 صفت حلوا مباشرت را قوت دهد بکیره زرده تخم مرغ نیم دانگ  
 نمک نیم سفنقور حوس و يك رطل گوشت بروی پاره کند و پرزده  
 تخم مرغ در روغن کنجد آن گوشت را به پزند و شکر طبرزد یار کند  
 نوع دیگر بکیره زرده تخم مرغ و ماهی تازه و روغن جور بریان کند  
 و نمک سفنقور پاره بروی افکند و بخورد بعد از آن صد درم  
 خشخاش بکار برد نوع دیگر بستاند عمل صان يك رطلی  
 و همچنان اب پیاز سفید در پتیده کند و باتش نرم چنانند

در بیان اغذیهها که باعث قوه باه شود ۲۳۵

تا بقوام آید از آتش فرو گیرد و در خمیر کند هر روز سی درم با مقدار  
بخورد منی بفرزاید و مباشرت را قوت دهد نوع دیگر نخورد سفید  
را در آب نگاه دارد تا برود پس خورد بگوید و در چندان مغز چلغوزه  
بان بگوید و عسل صافی کند و این کوفتهها در روی افکند و بهم برزند  
و هر روز و هر شب از پس طعام بکار برد این چیز بغایت لطیف است  
نوع دیگر بکیرد نخورد سفید مفسر و جوز کوفته دره سیر و بکن شیر  
کاد و در تنبیه کند و آرد نخورد پروری افکند و نکهدار و تا بسوزد که  
قوتش برود از آتش فرو گیرد تا سرد شود و مقدار ده درم بیش  
از طعام بکار برد قوت بسیار دهد و امعا و باه سود دارد بکیرند  
چوب تازه چهار سیر و پوست او تراشد انگاه زیره را در سبوی  
کند و در تنور آتش بگذرد چنانچه سخت گرم نباشد و یکشب بگذارد  
در زیر بکرده سیر عسل صاف کرده در تنبیه کند و زنجبیل و فرنفل  
و جوز بواور چینی و خولجان از هر یک درم عنبر اشهب یک درم  
بساید و جوش آخرین در میان عسل اندازد و تا با هم بقوام آید پس  
آتش فرو گیرد تا سرد شود و هر روز سی درم بخورد کرده گرم  
کند و منی بفرزاید و صفر از ایل کند و در ماغ را قوت دهد بغایت  
نوع دیگر جزیره شیرین پوست کنده کوفته در روغن عسل  
صافی و نیم من آب در تنبیه کند و کف کیره تا جوشی چند برآورد بعد

بعد از آن جز در روی کند اصافه تخم سرور شاه فرم هر یکی ده مثقال  
 باریان و خشتخاش هر یک دو درم زنجبیل و تخم شبت و خولجان هر یک  
 دو دینار و نیم زعفران یک درم باروغن که حبه با جوز نیم من بکفجه مرند  
 ناروغن نماید هر شب که معده خالی باشد ده مثقال بخورد و کرسته  
 شود شصت درم شراب کهنه بکار برد نافع بود نوع دیگر جوز یک  
 سیر سیاه دانه هم پنجاه درم نشاسته بیت و پنجم شیطرح صد درم  
مفر بارام بقدر حلوا سازند مباشرت را بغایت سود مند بود  
 نوع دیگر فلفل نیم مثقال مصطکی نیم مثقال دارچینی دو درم هر  
 را خور و یکو بد مفر جوز نیم من عسل بکین حلوا سازد و بهر با مواد  
 چهار مثقال بخورد نیک بود نوع دیگر مفر جوز یکین بکیر و پاک  
 کند و در سبوی کند و در تنور نهد که سخت گرم نباشد بکش  
 بگذارد و روز دیگر در من عسل بیارد و پنبه کند و صاف نماید  
 زنجبیل و قافله و فر نفل و دارچینی و خولجان از هر یکی یک درم زعفران  
 سه درم و مصطکی دو درم و مشک و عنبر از هر یکی نیم درم چوش  
 باز بسین دوا فکند و بگذارد تا سرد شود و خیزه کند و یک هفته  
 بگذارد و بعد از آن شربتی بیت درم بخورد و کرده را فوت دهد  
 و نشاط آورد باب پنجم در شرابها شراب انکور شایسته  
 تراست و شراب که رنگ او سرخی زند و آنچه قوام او بیشتر باشد

در بیان معرفت اوقات که ضرر نرساند ۲۳۷

شایسته تر بود و شراب اندکی خوردن بهتر بود که بسیار خوردن <sup>ست</sup> صغیر  
بحکم آنکه شراب چون نمک است در طعام چون بحد اعتدال بود طعام  
را هضم کند و دل و جان را و طبع را تازه دارد و مرد را طرب ناک  
سازد و تن را قوت دهد و دل خوش گرداند و روشنی چشم بیاورد  
رق و تشنج و عرق الفاسد و سرسام و فرس و ذات الجنب و دیگر  
علتهای مزمن را دفع کند و اگر بسیار کند نزار کند و عقل را زایل  
گرداند و زبان کران و خفقان و درد پهلو و درد شکم آورد و چون  
با اعتدال خورد خون را صاف کند و مردی بیفزاید و نشاط آورد  
اما شرابها که از هیچ مضرتی نباشد و مجامعت سود دارد <sup>نیت</sup>  
بنام شراب انگوری بغل فام سه من انکین صافی بکین  
و هر روز در تپله کند و بجوشاند و کف میگرداند تا صاف  
شود پس بکیرد زنجبیل و فر قتل و دار چینی و جوز بوا از هر یکی  
یک درم خرد بساید و در جوش پسین در ربک اندازد و از آتش  
فرو گیرد و اخلاط دروی دروی کند بهتر بود بگذارند تا سرد شود  
بیالابد پس نیم درم عنبر اشعب نیم درم سود هندی سردن  
زعفران و همدان نیم بگوید و درین شراب حل کند و در فرا به کند  
و بوقت حاجت سی درم با نیم من آب منزه ج کند و بخورد  
نافع بود و معده را قوت دهد و طعام را هضم کند و تن را

فربه نماید و کونه و روی را سرخ نماید و زبان را کرم و نرم و نازک اندام  
و نیکو لقا گرداند و هر دو را بر مجامعت قوت دهد و مفعوله بسیار  
داشته باشد بقضای هم بزنند و مضرت و نقصان نرسد

نوع دیگر بکیرد آب ترش و شیرین از هر یکی برابر و بر هر یک من

ازین آب نیم من شراب سرخ خوشبوی بیامیزد و فر نفل را بدان

بیامیزد و یک شبانه روز بگذارد و بیفتارد و بالین عصار بیامیزد

و در پنبله کند سه روز هر روز یکبار بچوشاند و کف بگیرد پس

زنجبیل و قافله دارچینی از هر یک سه درم خرد بساید از کتان

پاره نهد و در چوش بسین در افکند پس سره کند دیگر پس

بیالاید و دوسیر سیلال صافی در وی کند و در شب سه کند سر

نی بکار بود نافع بود باب ششم در معجونها که مجامعت را

مشاید و قوت دهد بگیرد فر نفل زنجبیل از هر یک شش درم معطکی

و سنبل الصیب از هر یکی دو درم عنبر را بروغن بلسان چهار درم

عنبر اشهب دو درم عنبر را بروغن حل کند و دیگر داروها خوب بگوید

جمله با شیر کوسفند بیامیزد و بوزن جمله عمل صافی معجون کند و

مرطوب را شربتی دو درم و محروم را یک درم

صفت گوراش صنوبری بستاند حب صنوبر و مغز جوز هندی از

هر یکی سی درم خولجان شش درم تودری سرخ و سفید و سقاقل



ده درم شبانکاه نماید صفت دیگر بتاند خشک ده درم  
عاقرقرها و زنجبیل از هر یک یکدرم شکر سفید ده درم جلد کوفته  
و پخته همچون کند بوقت حاجت ده درم یا سه درم بخورد

صفت دیگر بگوارش دیگر عنبر و کندر و قاقله و بیاسه از هر یک  
دو درم قرفه قرنفل ای چهار مثقال بلبیل و زنجبیل از هر یک هشت  
درم اشنه و سنبل و مصطکی از هر یک دو درم قرفه و قرنفل و ز  
زعفران و مشک از هر یک مثقال عنبر یا باروغن بلسان بگذارد  
و همچندان آرد به شکر طبرزد بگوید و بیامیزد و بانگین صاف  
کند شربتی مرطوب را دو درم و محرو را یکدرم کفایت بود

نوع دیگر حب الصنوبری بیت درم مغز جوز هندی ده درم  
خولجان شش درم فودری سرخ و سفید و زنجبیل و شقاقل و  
نارمشک از هر یک چهار درم فانید چهل درم انجمه با عمل  
صافی همچون کنند شربت سرد درم نافع بود شایسته باه  
بگیرد هلیون و شقاقل و زنجبیل از هر یک پنج درم بهمن سرخ  
و سفید و تخم شلغم و تخم ترب و تخم انجیره از هر یک دو درم سیفول  
بریان کرده و سه سفینقور از هر یک سه درم حب الرشار  
و لسان العصافیر از هر یک پنج درم فانید سفید سیصد  
چهل درم این داروها را خورد گوید و پزند و با مانند همچون

سازند شربت از وی ده درم بغایت نافع است  
 نوع دیگر بکیرد شقاقل و زنجبیل و دارچینی از هر یک سه درم  
 انگرزه و پلبل از هر یک یک تخم انجیره و عاقر قرحا از هر یک یک درم  
 خورد بکوبند و به پزند و زنجبیل پرورده همچون کند از وی خوردنی  
ست درم کانی که به طبیعت بغایت خرد بود نافع است

باب هفتم اندر تخریمائی که در قضیب مالد ناسخت شود  
 و مجامعت را قوت دهد خاصه کانی که از مجنون کرم احتراز کنند  
 بتانند پیاز زکس و بزرع و عاقر قرحا از هر یک خبر بکوبد و زهره  
 کار سرشند بر قضیب طلا کند که قضیب ناسخت کند و قوت تمام  
 دهد و کرده را کرم کند و اگر خواهد مفعوله خوش اید بکوبد بمیان  
فرج مالد که بسیار مجرب است

نوع دیگر بتانند در درم شیر و درم روغن زیتون کدازد  
 و نیم درم سنک سوده در وی حل کند و قوت حاجت در قضیب  
مالد منفعت بسیار کند

نوع دیگر بتانند حب القطین مفشر و چند بیدستر و درم  
 باروغن رازنی کرم کند چون خورد کوفته باشد بر زهار طلا کند  
 قوت تمام دهد  
 نوع دیگر بلسان یک درم باروغن باسین حل کند و برغانه

وشکر و مشک و فانیذ سحری از هر یکی سه درم جله کوفته و پنجه  
یانکین صافی کرده همچون کند بوقت حاجت يك مثقال و نیم بخورد  
 صفت کوارش ارعوانی بستاند تخم کرفس زازبانه تخم خربزه و خیار  
 بالنک پنج کرفس و پنج عاقر فرما و زعفران و مصطکی و عود خام  
 و تخم گذر و مغز چلغوز و حب نفل و بهمن سرخ و سفید و لسان  
 العصا نیر و تودری سرخ از هر یکی ده درم انگر خوش و سفیدان  
 سفید و پلیل سیاه از هر یکی ده درم جله کوفته و پنجه و روغن  
 جوز هندی و روغن حب الخضر بمالد تا جرب شود وزن ادویه  
 عمل مصفی همچون کند شربتی پنجم درم بعد از دو ماه استعمال  
 کند و با مدار و سبا الکامی بخورد و بر عصب شیرینی شیرکاو تاز  
 و شکر بروی نهاده و باز خورد و لغایت سودمند و نافع شود  
 دیگر همچون بستاند و بکیر و سنبل الطیب و قرنفل و جوز بوا  
 و زنجبیل و دارچینی از هر یکی پنجم درم کچند سفید شصت درم  
 جله را کوبد و در چندان ادویه عمل صافی کرده همچون کند  
 شربتی ده درم بخورد قضیب را سخت کند و آب منی بی اختیار رنجبه  
 شود نزع دیگر طالیفر چند آنکه خواهد باب سیرکرم اندازد  
 و یکشبهه روز نگاه دارد و پوست از وجد کند و در عمل صافی  
 بند و بست روز بگذارد بوقت حاجت ده درم بخورد

صفت کوارش زرغونی نرعدیکر بکیرد خولجان و شفاقل و نو  
 دری سرخ و سفید و خصه الثلب و بهمن سفید و لسان العصا  
 از هر يك سه درم مغز تخم خربزه و تخم خیار و تخم کندنا و تخم پیاز  
 مشین و تخم کدرا و تخم شلغم و تخم است و تخم معصفر و تخم شبت  
 و خنقاش سفید و تخم انجیر و تخم هلیون خشک از هر يك یکدرم  
 و دارچینی و سنبل الطیب و فرنگل و زنجبیل و اسارون و بباله  
 و بارسک و سعد کوفی و کبابه و دار فلفل و مغز جوز هندی تازه  
 و مغز چغوره و مغز قسق و پنبه دانه و کچند و پوست کندنا از هر  
 يك پنجم زنجبیل و مشک و بوزیدان و وسط بحرین سهرین و حب  
 الرسار و برنج رومی از هر يك یکدرم جدا گانه بکوبند و آنچه  
 بتوان سخت پذیرد و بوزن جمله ارویه عسل صافی همچون کند

شرقی بوقت حاجت دو درم بخورد

صفت کوارش خشک بکیرد و خوب بکوبد و سه پند و آب برکشد  
 خشک شود و بساید پس پاره دیگر خشک در روی کند و باز بنهد  
 تا خشک شود سه نوبت برین ترتیب کند انگاه نرم بساید با رام  
 بریان و صد و پنجاه درم زنجبیل سمرقندی سفید در شیر کاو  
 تازه سرخ حل کند و صاف نماید و بانش آهسته در قوام آورد  
 انگاه خشک کوفته بروی ریزد و بروغن کار حلوا سازد دو درم

و خصیتین بوقت حاجت طلا کند تخم سفندان سرخ سه درم خورد  
بگوید و باروغن یا سمین بچو شاند و بر قضیب طلا کند  
 نوع دیگر فلفل سیاه و چند بیدستر و انگوزه از هر یک نیم درم  
 مغز سه رانه دو درم مشک دانگی باروغن یا سمین طلا کند

نوع دیگر بتانند فرقیون و بوره ارمنی از هر یک نیم درم عاقر  
 فرها یک درم مشک خالص دانگی خرد کرده و سوره و روغن  
یا سمین بچو شاند و بر قضیب طلا کند

نوع دیگر بتانند در رانک زهره کرک و بنم رانک مشک و روغن  
 ترکس طلا کند و اگر کسی باشد که قضیبش نه بزرگ باشد و نه  
کوچک چون بمالد قضیبش بزرگ شود

نوع دیگر بتانند سفیدال سرخ خورر بگوید و باروغن یا سمین  
بیامیزد و گرم کند و بر قضیب مالد قوی تمام دهد

نوع دیگر کسانیکه مجامعت نتوانند کرد اجابت نیگو باشد بگیرد  
 انیون نیم درم عاقر فرها یک درم مشک دانگی و بنم باروغن خبری  
 زرد بچو شاند بر قضیب بمالد اگر غشی بود چندان العاظ ببند  
 که صفت نتوان کرد رنجبه دارد آب بخ بیاید سست نامرر شنید  
 خراطین در بوجه که بناری علق گویند نازده برفت روی روغن  
 های گرم آب بار روج این همه

باب هشتم جبهای که در دهان گیرد قضیب سخت شود تا حب  
در دهان باشد قضیب قائم باشد علك رومی یکدرم مشک  
خالص دانگی و نیم قرنفل نیمدرم با عسل زنجبیل برشند چهارده  
پانزده حب سازد و یک حب بمقدار نخودی یک بوقت حاجت  
در دهان گیرد قوت تمام و هیچ ضعف نیاورد

نوع دیگر بستاند حالبه سفنقور یکدرم خورد بساید عسل  
آمیزد و جبهها سازد و دانگی و نیم یکدرم در دهان گیرد تا عجایب بیند  
نوع دیگر دم کوزن کوهی با آتش اندازد و بریان کند چنانچه خشک  
کند و نوزد و بصلابه خرد بساید انگاه دو درم از آن و یکدرم  
قرنفل و دانگی مشک خورد بساید یکدرم و یکدرم عنبر اشهب  
برو عن رازقی و یاسمین حل کند و قدری روغن بلسان بان اضا  
کند و جبهها سازد یکی از آن در دهان گیرد تا عجایب بیند

نوع دیگر مغز سارزشتی ده دانگ عنبر اشهب دانگی و نیم بصلابه  
خشک بساید انگاه بر آب خوشبوی همچون کند و جبهها سازد  
و بوقت حاجت در دهان گیرد و چون آب بکرده رسد قضیب  
قائم شود چنانکه صفت نتوان کرد

باب نهم در ازار بند ها که جماعت را شاید و منی را بیفزاید  
بدانکه از انبندی که از ابریم زعفرانی باشد شایسته باشد و کرده

را کرم کند و قوی گرداند و نگاهدارد و از این برینم سوشتری  
 بغایت نیکو باشد و اگر کرم باشد از دوازده زمستان ارموی سمور  
 بمقدار چهار انگشت در میان ادریم پاکیزه دوزر و بر میان بندد  
 قضیب سخت کذ و منی را نگاهدارد اندر فصلها و اندر جامها  
 که در چهار فصل باید پوشید بدانکه در تابستان هیچ جامه به از  
 و بیعی و نودی و کتان روی نیست و در وی خاصیتی سوی خوبی  
 هست که زرد کرم شود و سرد شود از لطافتی که در وی هست دیگر  
 آنکه مسامات را بسته دارد تا عرف بیرون نیاید و حرارت فریزی  
 ظاهر نکند و در زمستان جامه از جنه نرم بپازد و در وی  
 سمور شایسته تر بود و اعضا تا اسل را قوت دهد و در جامه  
 یمانی و شیب باف و طبرستانی نیکو بود و در زمستان جامها  
 هر دو ابریشم بغایت شایسته باشد

باب دهم در تمیز عیضا که در کف پای مالد و میان انگشتان  
 نگاه دارد بیکدیگر کجشک بچه که هنوز پرنیا در ره باشد و در سودا  
 چهار زنبور بیاید و نیشها را از زنبوران بوزند و خانه  
 پاره زنبورای بسوزاند بعد از آن نگاه دارد و او را بکند و پاکیزه  
 کند و در میان روغن یا سمین نهد و با نش کرم اهنه بپوشاند  
 تا مباد شود از آتش فرو گیرد تا سرد شود دیگر بار صاف کند

دیگر هم فرقیون سوده درین روغن رشته کرده نکامدارد و در وقت حاجت در کف پای مالده مجایب ملاحظه کند  
نوع دیگر مورچه بزرگ ده عدد بگیرد و در میان روغن بزکس اندازد و در تابستان تابیت روز در آفتاب گذارد چنانکه باد بدان راه نیابد و در وقت حاجت پرمغ بدان آلوده کرده در کف پای و میان انگشتان مالده در حال مقصود حاصل شود قضیب ممنعت کرد

باب بازدهم اندر چیزها که لذت مجامعت زیاده کند بگیرد و در دم دارچینی در دهان خود بخاید و بآب دهن بر قضیب مالده مجامعت مشغول شود مجایب تماشا کند

نوع دیگر دارچینی و عاقر قرحا و کباب چینی و مویز برج از هر کدام نیمدرم مشک تبی دانگی همه را خورده بگوید و با عمل و زنجبیل مجنون کند و بیک ساعت بیش مجامعت در قضیب مالده او طها حاصل شود

باب دوازدهم اندر چیزها که قوت و لذت مجامعت را بفراید باید که مردمی که عادت دارند بر مجامعت کردن همیشه خویشن را آسوده دارند و بسیار حرکت نکند چنانکه عرفی کند و جهد باید کرد که چیزهای گرم و نرم بکار برد دارد و طعام های



خوش و لطیف خوردن تا نیک بود هر آن که طبع خویش در یافته  
 باشد باید خوردن وی نان سفید و گوشت بره و شراب بود  
 و خود را از ترشهای و شوربهای نکاهدارد و زنجبیل پرورده  
 و کوارش بلبل و دار فلفل و در اچینی بسیار میخورده باشد و بکره  
 بسیار میرفته باشد و آب شیر کرم میرخته باشد و اگر وقتی از مجامعت  
 کردن ضعیف گردد این کس را خواب بر بستر نرم باید کرد و  
 خوردن زرده تخم مرغ نیم پخته و گوشت و آب جوز هندی و روایم  
 شیرنازه بکار دارد و بعضی از جماع کردن ضعیف شوند باشد  
 که از طبیدن دل باشد علاج آنست که طعام و شراب غذا لطیف  
 سازد و چیزهای غلیظ بکار نبرد تا علت فرون نشود و اگر وقت  
 مجامعت لرزه بروی افتد شراب سرر بنوش بخورد و هر روز مقدار  
 نیم درهم یا یک فنش خوش بکار برد چون عنبر و بویهای گرم تا  
 قوت باز بیا آید و کسی را از جماع کردن نظر تاریک شود و درد  
 سر کند و بی خوابی و گرانی پیدا شود از آن باشد که شراب بکران  
 خنده باشد تا مسنی جماع کرده باشد او را شراب مزوج بکار  
 باید داشت و پرشتی جماع نکند و اگر باز نتواند داشتن خویش  
 را مراودا کلاب و سرکه روغن بنبر باید داشتن چون فوره  
 و نبری و مانند آن کسی را که از جماع چشم تاریک شود بخار بر

بر سر زنده او را چیزها باید خوردن که تری کند و کرمانه کار دارد کسی  
از جماع مانده شود چنانکه کسی پیاده رفته باشد علاج وی کارنا  
کردن است و بر بستر گرم خفتن و خورشدهای خوب غذا کردن  
و چیز لطیف بکار داشتن

باب چهاردهم در اشکال مجامعت باید دانست که جالینوس حکیم  
و بقراط حکیم چنین یاد کرده در کتاب خویش که از جماع کردن بر پای علت  
سردی خیزد و بر بعلوی علت کرده لطف بیرون آید و علت های افتد اگر  
زن را بشکم خویش جیبانی محسان جماع کنی زنهار خیزد از آن هم بیم آن  
باید که سنک خیزد و بدان که خفتن چنان باید که زن به پشت بخوابانی  
و برو خسی و در میان دو پای او برانوبنشینی و آهسته مراد و  
خویش برانی و درآمدن و شدن خویش نو بخانی و خاموشی باشی  
و بکار مشغول باید بودن تا آنگاه که مراد یابی و بر آن ساعت یاشی  
بر آن جای بعد از آن که تمام باشی تا آب پشت بیرون آید آنگاه بیاید  
برخواست آهسته و پسندیده است که کفتم شرطهای باید که  
پچای آورد و زبان ندارد و تن مرد ابدان باشد و چند کونه مراد است  
باب پانزدهم اندر چیزها که قضیب راست کند روغن یا سمین  
و روغن کلنار و روغن سوس ابن همه روغن ها بر قضیب مالی  
ممنعت خاصه که علت از سردی بود و اگر زنب کوزن را بسوزی

و بکوبی با فانید کهنه بر قضیب مالی سخت و این علت بدو حال باشد  
 از سردی و خشکی با فراط با تیری با فراط اگر از سردی با فراط باشد  
 روغن کجند بکار باید داشتن با روغن یا سمین بکار برد بخوردن و  
 مالیدن و اگر علت از علیه تری باشد علاج او از چیزهای گرم باشد  
 و علامت آن بود که قضیب مست بود و سرد رگنار است و خصیه  
 از وی <sup>۱</sup> و نجته بود باب شانزدهم در آنچه فرج راتنک و  
 خشک گرداند مانند دختران اگر سرمه و مروار سنک و ابکنه خورد  
 بکوبی و با شراب تلخ یا میزی وزن بموشین برگیرد چنانکه خواهی اندام  
 زن تنک شود اگر کجشک خانگی بگیری و بکشی و آن را بسایه خشک  
 کنی و بکوبی چون سرمه سیاهی وزن بر خویشتن برگیرد و چنانکه  
 خواهی تنک کرد و اگر مغز جوز را پوست بار کنی و با سرمه و مروار  
سنک و ابکنه بستنی و امیری عجب تنک شود  
 نوع دیگر بگیری سرکین کبوتر باشسته بغدادی خورد بکوبد و در دم  
 خشک از آن در کنار کند وزن از آن بخورد برگیرد و سیره شود  
 و هر که زهره خرگوش زن را بخوراند زود بار گیرد و اگر مازو  
 و پوست انار خورد بکوبد وزن بخورد گیرد فرج بغایت تنک شود  
 و اگر زن آبستن مادر بون را ببرد و کف بکشد و کف بر کف نهاده  
 چه بنیدازد و اگر لوی بکشد چه بر آید و اگر بر دارد آبستن شود

و اگر برنامه خرکوش بعد از آن که از حیض پاک شده باشد سه روز  
متوالی بیاشامد آبتن نشود و اگر بخورد بر کبر آبتن شود و  
اسارون را بکوبد و با شیر بآمیزد و میان رانها و خصین را بان  
بمالد شهوت برانگیزد و قضیب را قوی کند

باب هفدهم اندر چیزهای که زنان بارگیرند یا نگیرند هر  
زن که بعد از سه روز پیر مایه بزگوهی بخورد و اگر زن مغز استخوان  
این بود نسخه خطی که بسیار نفیس و از زخاثر مسلاطین و نواب سنجر  
بن ملک شاه نوشته شد با تمام رسانیدم این رساله در الله ولی  
توفیق فصل چهل و پنجم در بیان کسی خواهد اینده خود مطلع  
چون کسی خواهد که آینده شخصی یا احوال نفع و ضرر خود را معلوم  
کند باید که اسم سائل را یا مطلب سائل امتزاج دهد و طالع وقت را  
ببیند که چه برج است و او تا در طالع را با هم در سطر می نوشته امتزاج  
دهد و بعد از آن هر دو سطر را یعنی سطر اسم و مطلب و سطر طالع  
را با هم در سطر امتزاج دهد و تکبیر کند بیسبب تکبیر و ببیند که حرکت  
غیر مکرر چند است بترتیب سطر سازد و مرتبه دیگر بسبب مقدم  
و مؤخر سازد که جواب شافی حاصل خواهد شد چون تکبیر محتاج بکسور  
حروف است در آخر حروف را بگیریم که چون محتاج شود احتیاج بفکر  
و سرکردنی نباشد مثال مرح مرد مطلب سائل بسفر رود

در بیان کسی خواهد که آیند خود مطلع باشد ۲۵۱

خوب است یا نه این اسم را با مطلب مزاج کردیم باین طریق مرس  
ح ف م ر د این سفر را با سطر طالع وقت را بر او تار مزاج  
کنند باین طریق جوزا طالع وقت بود او تار او سنبله و قوس و حوت

اولاً مزاج کردیم اولی را با ثانی و همچنین ثالث را با رابع باین نحو  
ج و ز ا س ن ب ل ه مزاج کردیم چنین شد ج س و ن  
ز ب ا ل ه بعد از آن قوس و حوت را با هم مزاج کردیم چنین شد  
ق ح و و س ن ت این سطر را با سطر اول جمع کنیم باین طریق  
ح ق س ح و ن و س ب ت ا ل ه ل این سطر را با سطر اسم  
و مطلب که مزاج کردیم چنین شد م ر ج س ق ق ح س ق

ح م و ر و د ن م و س ز ح س ف ب مرت ب ا ر  
ل ه ز این سطر را باید که بسط نکیر نماید و جواب حاصل کند  
مثلاً میم نصف ربع خس ثمن عشر مجموع حروف را باید  
که چنین نکیر کند و بعد از آن یکبار دیگر نکیر صد رو مو فر کند  
تا ز نام بیرون آید و حروف اول را بگیرد که احوال گذشته سائل  
ظاهر کرد و حروف آخرش را بگیرد که احوال آینده معلوم شود

این است بیان استکشاف امور و الله اعلم

فصل جهل و ششم در قواعد صدیقی در علم جبر  
در بیان قواعد صدیقی که قبلاً ذکرش شده بود و در

در فهرست کتابهای که چاپ شده لذا درین کتاب نوشته خواهد شد در بیان کیفیت مستحصه است که سطر سیزدهم باشد و آن چنانست پس از آنکه سطر حاصل که سطر دوازدهم بوده باشد سر سوم و علی القاعده ثبت گردید تمام حروف سطر حاصل را در آور کبیر داده و مراد بدور کبیر آنستکه حروف از بعد دوریه باضافه

نظیر حاصل حروف حاصل از اجد و اهطم و ابقع و ابنت ثبت

نماید و اینرا اینست  
 ا ب ت ث ... ص ای ق غ  
 ح ط ظ ع ... می ن ک و س  
 ... ا ه ط ... ص ا ب ج د ... ن  
 ... ح ز ... ح س ع ف ص ... ع

و بعضی از علماء بدو در سبب نیز عمل نموده اند چنانچه صاحب درره بعد از ذکر ادوار میفرماید فانك اذا تأملت وجدت

خبر الامور اوسطها پس تمام حروف ۲۸ گانه حاصل را در آور

و سبب داده انگاه حرف حاصل را بحروف سطر اساس و نظیره نسبت داده بشرط آنکه هم طبع از برای انحراف منسوب الیه حرفی از چهار حروف صفحه بوده باشد انگاه ملاحظه نماید تو اب

روح ل ع ر خ غ دائره طبایع که حرف حاصل از  
 ج ز ک س ق ث ظ ماء منسوب الیه اساس  
 ب و ی ن ص ت ض هواء با نظیره بحسب جدول  
 ا م ط م ف ش ز نار چه بعد دارد و بحسب

ابجد نیز بعد آن چه قدر است و بعد ابجدی زیاده از هفت نباشد  
 و بعد جدولی هر قدر که باشد دو بعد را با هم جمع نماید و در روزه  
 اشغ از حرف حاصل بشمارد حرف منتهی الیه را ضبط داشته باشد  
 که باید از قوای آن باشد و امتحان بر آن جاری شود و امتحان اینست که  
 بعد حرف صفحه هم طبع منسوب الیه را از حرف حاصل و یا منسوب  
 الیه ملاحظه کند و آن بعد را بر دو بعد بیفزاید و یا کم کند و در اشغ  
 بشمارد اگر بهمان حرف برسد بر دارد و الا استیغاف نماید و ضوح  
 آن چنانست که حرف حاصل را برداشته حرف مطلوب آنرا در اساس  
 یا نظیره پیدا کند که آن مطلوب حرف منسوب الیه است بشرط  
 آنکه هم طبع از برای آن در صفحه باشد و اگر حرف مطلوب در اساس  
 یا در نظیره پیدا نشود و یا آنکه پیدا شود اما در حرف صفحه هم طبع  
 نداشته باشد مطم مطم را در سطر اساس یا در نظیره پیدا کند  
 که هم طبع در صفحه داشته باشد و اگر حرف مطم مطم در سطر اساس  
 و نظیره پیدا نشود و یا آنکه هم طبع نداشته باشد قرین مطلوب را  
 در سطر اساس یا نظیره پیدا کند هم چنین قرین قرین مطلوب و  
 و یا از طالب و یا از طالب طالب و یا از طالب طالب طالب و یا از  
 قرینهای طالب اینست اشاره بعد ابجدی میگوید زیاده از هفت  
 نباشد مطلوب بر متوالی طالب غیر متوالی طالب و مطلوب و قرین

دو دایره اجزای از این فرار است که نموده میشود و بالله التوفیق

آ ج ه ز ط ک م س ف ق ش ث ز ظ

ب ر و ح ل ن ع ص ر ت خ ض غ

این دو سطر بالا قرین سطر پائین است و سطر پائین قرین سطر

بالا است و هر سطر دو حرف پهلوی هم دیگر طالب و مطلوب هم

دیگر اند و آخر دو سطر با اول دو سطر طالب و مطلوب هم دیگر اند

و در این دایره دور ناهشت بعد از اجزای جایز است زدن و عمل نمودن

و از برای تسهیل یک حرف از حروف حاصل مثلاً الف مثال بیاریم

نامبتدی را اسان شود

ط	ط	ط	حاصل	ط	ط	ط
ث	ز	ظ	ا	ج	م	ز
غ	ض	غ	ب	ر	و	ح
ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق

همین است تمام حروف هر گاه یافت نشد و یا آنکه امغان جاری

نشد و یا هم طبع نداشت از چهار حروف صفحه باید بنظائر آنها

عمل نماید یعنی از نظیره مطلوب با مطلوب مطلوب و با مطلوب

مطلوب مطلوب و یا بفرنیهای مطلوب و یا از نظائرهای طالب

و فرنیهای طالب اما باید مراعات ترتیب را بعمل آورد اول از

مطلوب دوم از مطلوب مطلوب سیم از مطلوب مطلوب مطلوب



بعد از فرنیهای مطلوب بترتیب بعد از طالب بعد از طالب طالب طالب  
 و فرنیهای طالب بترتیب طریق گرفتن حروف مستحصله و آن چنانست  
 مطلوب حروف حاصل را از این دایره در سطر اساس و نظیره پیدا  
 نموده که حرف حاصل با آن نسبت داده شود بشرط آنکه همطبیعی از  
 برای آن در حروف صفحه باشد انگاه بعد جدولی حرف منسوب  
 الیه با حرف حاصل و بعد ابجدی همین منسوب الیه در دایره از  
 حاصل ملاحظه کند چند بعد دارد این دو بعد را جمع کند در دایره  
 انسخ منقسم بر کواکب سبعة سیاره از حرف حاصل شماره بر توالی و  
 با خلاف آن حرف منتهی الیه را ملاحظه کند که اگر آن حرف از  
 حرف دور گیر حرف حاصل است قوای آن خواهد بود آن حرف  
 و نشان کند انگاه امتحان بر آن جاری کند طریق امتحان بعد  
 حرف حاصل از صفحه هم طبع منسوب الیه سطر اساس یا نظیره را  
 بحسب ابجد ملاحظه بدارد و بعدی که از حرف منسوب و حرف  
 حاصل بحسب جدول و ابجد حاصل شده بود و شماره در دایره انسخ  
 بحرف نشان کرده رسیده بود بفرزاید و به سیر کواکب در دایره انسخ  
 بر توالی یا خلاف آن شماره نماید که اگر حرف منتهی الیه همان حرف  
 نشان کرده اول است همان حرف را بردارد که مستحصله است و الا حرف  
 صفحه را از حرف حاصل ملاحظه با آن بعدین بدارد اقل از اکثر که کند

نمته را بحسب سیر در دایره انسخ بر قوالی یا خلاف آن شماره نماید  
 که حرف منتهی الیه اگر همان حرف نشان کرده است بر دارد و الا  
 بعد حرف صفحه را با حرف منسوب الیه مطرا اساس و یا نظیره بحسب  
 ایجد ملاحظه نماید و بر آن دو بعد بیفزاید بحسب سیر در دایره انسخ  
 بر قوالی و یا خلاف قوالی شماره نماید اگر منتهی الیه حرف نشان کرده  
 اول است بر دارد و الا این یک بعد را یاد بعد ملاحظه کند اقل را  
 از اکثر طرح سازد نمته آن به سیر در دایره انسخ شماره دهد اگر بمیان  
 حرف رسید فیها و الا استیفاف عمل نموده مطلوب مطلوب حرف  
 حاصل در سطر اساس یا نظیره پیدا کند بشرط بودن همطبع در صفحه  
 بعد جدولی و ایجدی آن را جمع کند بدستور مزبور در دایره انسخ  
 از حرف حاصل بر قوالی یا خلاف آن شماره نماید حرف منتهی الیه اگر  
 از حروف دور گیر حاصل بوده باشد نشان کند و امتحان را بران جاری  
 سازد بدستور مرسوم که بعد حرف صفحه را از حرف حاصل ملاحظه  
 کند بر دو بعد بیفزاید اگر بهمان حرف در انسخ نرسید از دو بعد  
 کم کند اگر نرسید بعد حرف صفحه را از منسوب الیه بیفزاید اگر رسید  
 فیها و الا از دو بعد کم کند اگر نشود بنظایر آنها هر یک علاوه هفت  
 بر قوالی دست چپ و هفت بر خلاف آن دست راست عمل نماید اگر  
 نشود بنفس حرف عمل کند و ضابطه این عمل آنستکه باید حرف منتهی

در بیان قواعد صدیقی در علم جفر ۲۵۷

البه از حروف دور حرف حاصل که قوای اینست باشد و امتحان  
مذکور بر آن جاری گردد بعضی بر اساس دون نظیره افوی و ا  
دانسته اند و دایره انسخ منقسم بر کواکب سبعة سیاره معروفه  
ثبت از قرار بست که نموده اند



## فصل چهل و هشتم

از قرار بیت که نموده اند	ع	س	ن	ا
میشود از حروف دو بعد	ظ	ع	م	ب
نداشته باشد يك بعد	ض	ف	ل	ج
از برای آن باشد مثل آنکه	ز	ص	ك	د
مطلوب یا طالب یا قرین	خ	ق	ی	ه
هر يك محاذی حروف حاصل	ث	ر	ط	و
	ت	ش	ح	ز

در اساس یا نظیره اتفاق افتد که بعد جد و لیرا فاقد باشد عمل برهما  
 بعد واحد که عمل بعدین خواهد بود و یا عمل بنفس حرف در وقت  
 لزوم شود و بعد واحد و یا پنج امتحان بر آن جاری نمیکرد و عمل  
 بر آن میشود بدقت ملاحظه کرده که غلط و یا سهو در عمل واقع  
 نگردد والسلام

قواعد گرفتن حروف منحصله از جناب ملا ابوطالب  $\bar{v}$  بدین  
 طریق است نسبت بده حرف حاصل را بجزئی از حروف سطر است  
 و با نظیره الی بعد هفت حرف از ایجد و از جدول هر قدر برده باشد  
 اعم از اینکه هر يك از این دو بعدین متوالی باشد و یا نباشد بشرط  
 آنکه برده باشد در صفحه حرفی که موافق باشد یا منسوب الیه در  
 طبع پس از آن جمع بکن این دو بعد را که عبارت از بعد جدول و ایجد  
 باشد ان کا ناماً و هو المطلوب اگر معاً نباشد پس حفظ بکن

یکی از این دو بعد را آن کان وهو المطلوب والآن نفس احدی  
را گرفته بشماره از راپزه انفسیه ابتدای شماره هم از حرف  
حاصل باشد علی التوالی یا خلاف توالی پس هر مکان که منتهی  
شد شماره پس جاری بکنی بر او امتحان را پس اگر جاری شد  
در او امتحان وهو المطلوب و اگر جاری نشد در او امتحان پس  
ساقط بکنی او را از درجه اعتبار پس بگذار مکان او بیک حرف  
دیگر از این حروف را پس تدبیر و تفکر بکنی در او تا آنکه زایل  
نشود قدر فهم تو بدون تأمل و تفکر و اما امتحان پس او اینست  
بدرستیکه در زمانیکه زیاد کردی بعد از حرف حاصل و حرف  
منسوب الیه در طبع بحساب ایجاد کرده باشند بعدین مذکور  
معا فهو المطلوب والاعلی واحد فقط ان کان معا فهو المطلوب  
والآن پس نفس او را یکی یا کم بکنی اقل را از اکثر تا برسد از راپزه  
انفسیه الی حرف انچنانیکه رسیده است قبل اجرای امتحان بر آن  
حرف مطلوب است والآن فلا پس تدبیر بکنی در او ایضا تا واقع  
نشود در او غلط اما الخاتمه بدانکه ای عزیز قدر این رساله  
را داشته باش و توفیق با خداوند جلیل جل شانه است هر مطلبی  
را از این رساله که موافق شود باید مستور نماید و الی الآن که  
سنه ۱۲۸۸ است احدی از علمای این فن کشف مطلب نمود ۱۲۸۸

و همیشه محفوظ در صنایع صدور بوده زیرا مطلب عظیم و بسی  
 نفیس است کما قیل قدس زر زکر شناسد قدر کوهر کوهری  
 لایق آنت که این رساله شریفه را با طلا روی و سرف غزال  
 نویسند و محرز خزان اعظم بوده باشد و در غایت احترام  
 بدارند والا معلوم است من باع در آن بدان برادر مکرم من که  
 راضی نیستم که احدی این رساله را کم و زیاد کند و با باختصاص  
 کتابت آن بکوشد که فلان جا تکرار و در مثال آن تفصیل  
 زیاده نوشته شده مختصر باید کرد خبط است کل ذلك حکمة  
 راضی نخواهم بود که عامل آن موفق بآن نخواهد شد اگر این  
 رساله دست احدی از علمای مستخرجین این فن بیفتد از او  
 متوقع که بنظر مرحمت خود ملاحظه فرمایند هر جا سهوی  
 یا خطائی بنظرشان رسد در اصلاح آن کوشش کنند و دست  
 احدی از نااهل ندهند و محرز بدارند بدان ای برادر  
 محترم من هر در طالب خودی دارد پس از آنکه سطر مفصله  
 را بدقت فهمیده مرسوم نموده سطر ابجد به انرا از پر تمام  
 سطر که سطر چهارم هم است نوشته همان سطر را یک دفعه  
 صدور و مؤخر نموده جواب بهر زبان که سؤال شود بهمان  
 زبان خواهد بود تمت و کان الفراغ منها فی يوم الاحد

در بیان قواعد صدیقی در علم جفر ۲۶۱

۲۳ سوال فی بلدة طهران ۱۲۸۳ عمل بقوای قوی در صورت  
رسیدن به بعضی مراتب است درک بجوابین میشود که بسیار  
از علمای این فن بجهت تعجیل در استخراج به آن عمل بعد از درک  
آن کرده اند تسلط لازم است واضح در عمل آنت بهیچ وجه  
قوای قوی ملاحظه نشود و عمل بجهان بشود و امتحان در آن  
بشود عمل را بدارد

قاعدة سامیه فائده اصلیه حروف حاصل را محازی آی را  
در اول از اساس و نظیره ملاحظه بدارد که هفت حرف توالی  
یا خلاف توالی است که اگر هست هم طبع او را در صفحه نگاه کند  
عمل بر آن است و امتحان جاری در آنت و اگر وفق ندارد حرف  
پهلوی محازی از اساس و نظیره متوالیا او خلافت ملاحظه کند  
تا یافت شود از طالب یا مطلوب یا فریب یکی از هر دو و شماره  
بعد یا بعدین است در اینغ علی حسب و در شماره امتحان در  
انغ علی الکواکب حیث انها منقسمه و يعلم سیر الکواکب منها  
حیث التأمل بر توالی یا خلاف بحرف رسید اول اب ح  
البعدين او بعد واحد متوالیا او متخالفاً او بنفسه بی ملاحظه  
قوی تضعیفاً بای حرف وصل هو المطلوب هذا ما افهمه ولم  
بده غیرى فای حرفه استسهلت العلم ۷ اشاره بقوای

قوی استغنا از اخذ قوی است بدستوری که مذکور شد بهر نحوی  
 رسید هر حرفی باشد همان حرف قوای قوا خواهد بود این رساله  
 را حقیر محمد ظاهر بییش سرای جناب منتطاب آقای اقا شیخ محمد سلمه  
 الهه تعالی بحالت کسالت و پویثانی نوشته به ما را از دعای خیر  
 فراموش نکند و طلب مغفرت نماید محرم الحرام ۱۳۱۳ بسم الله  
 الرحمن الرحیم حقیر را قم الحروف محمد بن عبد الله الجبلا فی ابوالکندی  
 الامش خاک قدم علوم دینیہ در او ان تحصیل این علم شریف  
 را طالب شدم آخر الامر بمقاد من طلب شیئا وجدد این  
 کتاب منتطاب که در واقع مجهول القدر است بدستم آمد در  
 کوشش بودم وقت تعطیلی سنوالی کم از همین قاعده جوابی  
 اخذ شود از روی قواعد مذکوره در این کتاب هر چند سعی داشتم  
 نمودم آخر بحواب فائز نشدم ملتفت شدم که باید رموزی در  
 اخذ مستحصله علماء اعلام این فن نفاذ باشند بعد معلوم شد  
 چنین بوده است عامل علی دو سوال کرده جواب هر دو را گرفته  
 و یکی دیگر ایضا کرده بود جواب ناطق شده بود صفحه در این باب  
 نوشته بودند حقیر آن صفحه را بعینه نقل کردم هر که باید چیزی  
 بفهمد از این صفحه از رموز است بقدر استعداد خود درک کند  
 و او این است طریق گرفتن مستحصله از اسرار است اول حرف



در بیان قواعد صدیقی در علم جز ۲۶۳

سؤال زمان ف مطلوب ف ق هم طبع یا چهار حرف  
صفحه بنود مطلوب مطلوب ف حاصل باش هم طبع یا صفحه  
بود در سطر نظیره هم موجود هم بعد ابجدی ا بعد جدولی  
جمعاً ۱۲ در دائره انسخ توالی ط شد دیدیم در دور کبر  
ش ط موجود نیست این است غیر توالی ق شد دیدیم در  
ش ق موجود امتحان بدو بعد نرسید بهمان بعد واحد اکتفا  
کردیم در دائره انسخ بسیر کواکب ق شد پس مستحصله ف  
ق شد فان حرفه استسهلت العلم - ای عامل عمل اگر از  
مطلوب مطلوب و یا از فرنیهای مطلوب و یا از طالب طالب  
و یا بفرنیهای طالب بشرايط مذکور در صورت هم طبع میگیریم و  
امتحان جاری میکنم امتحان بمریک از مطلوب و طالب و فرنیها  
بترتیب جاری میگردید مستحصله بود اگر بعدین نبرسد بعد بعد  
واحد اکتفا نموده در صورت امتحان و الا اقل را از اکثر نموده  
باز نرسید بی ملاحظه دور کبر خواهد رسید بلا خلاف بدقت  
هر چه تمامتر ملاحظه دارند تا در عمل سهو و خطا واقع نکردند  
اما طریق امتحان اول حرف حاصل را با هم طبع منسوب البعد  
در بعد از ابجد و جدول حاصل شده بیفزاید هر گاه بحرف  
نشان کرده رسید مستحصله خواهد بود و الا بعد واحد و یا اقل

در اکثر کم نموده و یا خود منسوب الیه با هم طبع خود در صفحه هر  
 قدر باشد برد و افزودند رسید چه خوب و الا اقل از اکثر  
 کم و یا بعد واحد عمل نموده آنچه از این رساله فقیر را الهام  
 رسیده و شامل این فقیر گردیده از این فرار است اگر بخواهم  
 تمام حروفات را مستحصله بگیرم و رقه کجایش ندارد از اسرار است  
 توفیق با خداوند جل شانه است قواعد گرفتن مستحصله اول  
 از مطلوب بعد از مطلوب مطلوب بعد از مطلوب مطلوب مطلوب  
 بعد از قرینهای مطلوب بترتیب بعد از طالبهای حرف حاصل  
 بترتیب بعد بقرینهای طالب بترتیب مذکور در صورت بعد  
 از ایجاد جدول در رتبه انفع علی حسبه نوالی غیر نوالی در  
 صورت هم طبع اجرای امتحان در حروف دور گیر حرف حاصل  
 نوبت باشد نرسید بترتیب مذکور بعد واحد بشرابط مذکور  
 نرسد بدون ملاحظه دور گیر از مطلوب و طالب و قرینهای  
 بترتیب در صورت هم طبع از حروف دور گیر حرف حاصل تو  
 باشد امتحان جاری گردد باز نرسید عمل بنفصه بدون اجرای  
 امتحان اعظم شرابط این قاعد مراعات ترتیب است و الا  
 غلط است این قاعده برای تحصیل حروف مستحصله آسان  
 میکند اول حرف حاصل را دور گیر داره بعد ملاحظه نموده

در بیان قواعد صدیقی در علم جفر ۲۶۵

چند حرف از حروف دور کبیر از مطلوب و طالب در جدول  
اساس و نظیره موجود هم طبع با صفحه فوق موجود است  
بعد از همان حروف مستحصله گرفته اگر نشد بنظایر انفا عمل  
نموده اگر نشد بنفسه عمل شود مثلاً مطلوب مطلوب ف  
حرف حاصل ش به بنید در کجا از اساس و نظیره وارد از  
همان جا تا محاذی حرف حاصلش از اساس و نظیره شماره کرده  
انرا بعد جدولی میگویند مثلاً از طالب ش ۴ بعد ابعدی  
۸ بعد جدولی جمعاً ۱۲ در دایره انسخ شماره نماید بهر  
حرف رسید ملاحظه کند در ش همان حرف موجود است  
بردارد امتحان جاری نماید هرگاه جاری کردید مستحصله است  
والا بقواعد مذکور عمل نماید هر قدر خواستم بطوری واضح  
تربیان کنم ممکن نگردد شاعر در این باب فرموده مستحصله بر  
زبان نیاید ترتیب که در بیان نیاید مستحصله از او تمام عالم  
تالطف تو در میان نیاید اگر این در فیه بدست عامل بیفتد خواهد  
دانست که چه قدر سعی کردم مطالب خفیه را بدست آورده ام  
نا حال به این اشکاری کشف مطلب نکرده بودند این خفیه خفیه  
در عرض مدت این عمل بدست آورده شد سؤال کردم یکی  
جواب ناطق نکرید دو ناطق کردید نمیدانم چه بود

و مسئلت این کار چه است ان سر سوال یکی خلاصی از آتش جهنم است و یکی هم در شکر بطور میرسد در آن سر ملتفت باشید که بسیار مطلب بزرگی است از آنجا خواهید دانست این ورقه بی ثمر نبوده چون مختار در گفتن بنیستم و الا میگویم این ورقه بدست حامل عمل هرگاه افتاد این بنده را از دعای خیر فراموش نکند انتمی آنچه حقیر را قم الحروف از این صفحه میفهم این است که باید حرف حاصل را دور بگیرد از حرف منتهی الیه شماره از حرف حاصل را ملاحظه کند متوالیا و غیر متوالیا در دایره انسخ علی حسب که باید همان حرف منتهی الیه در دور بگیرد یافت شود یعنی هم دور دور بگیرد حرف حاصل و هم دور دور بگیرد مطلوب طالب از حرف حاصل والا هرگاه مراد دور دور بگیرد مطلوب طالب از حرف حاصل باشد نه حرف حاصل چنانچه از این عامل فهمید و بدینور رساله مشتمل بر کذب خواهد بود والا رمز فافهم جمیع حروف فافهم دور بگیرد هم تا عامل را صد مرتبه در اخذ مستحصله نباشد

حروف دور گیر	ظ م خ	ط ر د	ض ق ج
اینست	ش ت ث	ا ب ج	ف ا ب
	ص د ح	خ ک ع	ا ک ی س
	ف ض و	ع ش ا	ا ب ج د
	ز ح ط	ب ج د	ه ی ک
	ل ف ث	ذ ل ف	ط

ببین

بهین دستور تمامی حروف را ترفع و تنزل و ترقی و مساوات و نظیره

از دو اثر اربعه بکیرد ۲

پوشیده نمایند در اتم الحروف از کتابت مقد  
مقدمات این قاعده نظریه اینکه معروف و سهل المتاول است  
صرف نظریه نموده و نسبت اعداد را در این کتاب از فرار جدول  
بیت صفحه نوشته بود که موافق مشهور است لیکن بعضی نسبت  
۴ و ۳ را عرآء گرفته اند و ترتیب گرفتن حروف قوی را نیز بدستور  
ذیل گرفته بود که فی الجمله اختلافی با مشهور دارد

- ۱ از اساس بتوالی بدون عد نفس الحرف
- ۲ از اساس نظیره بتوالی بدون عد نفس الحرف
- ۳ از اساس خلاف توالی بدون عد نفس الحرف
- ۴ از نظیره خلاف توالی بدون عد نفس الحرف
- ۵ از اساس بر توالی مع عد نفس الحرف
- ۶ از اساس بر توالی بدون عد نفس الحرف و بدون عد مجاوره
- ۷ از نظیره بر توالی مع عد نفس الحرف
- ۸ از نظیره بر توالی بدون عد نفس الحرف و بدون عد مجاوره
- ۹ از اساس بر خلاف توالی مع عد نفس الحرف
- ۱۰ از اساس بر خلاف توالی بدون عد نفس الحرف و بدون عد مجاوره

۲۶۸ فصل چهل و هفتم

- ۱۱ از نظیره برخلاف توالی مع عد نفس الحرف  
 ۱۲ از نظیره برخلاف توالی بدون عد نفس الحرف و بدون عد  
 ۱ طبایع ۲ کواکب ۳ افلاک ۴ بروج ۵ منازل  
 ۶ درجات

مثال مداخل اربعه

مدخل کبیر	دسبب مجموعی	دسبب کبیر	صغیر
ای ق ع	ای ق ع	ای ق ع	ای ق ع
۱۱۱۱	۴	۱۱۲	۴

در مدخل صغیر باید عدد یکی از آحاد باشد تمت

فصل چهل و هفتم در بیان قاعده یا اخبار از ضمیر وضع کن  
 هرگاه خواسته باشی آنکه قاعده را وضع کنی بجهت اخبار  
 اراضا و حرفی از سوره یا بیت یا قصیده طریقه اینقه سهله  
 ساخته بخاطر راقم انتم در آن آن است که اولاً کل حرف غیر  
 مکرره ان سوره یا غیرها را بترتیب درسطری علیحدّه بنکاری  
 و در تحت هر حرفی عدد ترتیب آن حرف را از یکم و دویم و سیم  
 و هكذا ثبت کنی پس از آن از میان حروف مذکوره چند حرفی  
 راسته یا چهار و هكذا پیدا کنی که هرگاه عدد مرقوم آنها را بنامه  
 جمع نمائی حاصل آن اعداد مطابق با عدد حرف آخر سطر حروف  
 مذکوره بوده باشد بعد از آن هر حرفی از این حروف پیدا شده

در بیان قواعد از اخبار اراضار ۲۶۹

جدا جدا بترتیب اورا ثبت نزولی در محلی علیحدہ مینویسی  
 در بالای هر حرفی از این حروف همان عدد ترتیب اورا ثبت  
 میکنی بعد از آن در بانی حروف هر حرفی از اخبار را ملاحظه میکنی  
 و همان حرف را بروفق عدد خود در پهلوی حرفی از حروف  
 مرتبه نزولیه و حرف دیگر از آنها که مجموع اعداد فوقیه آنها  
 مطابق با عدد تحتانی آن حرف سطر می باشد میگذاری تا اخر  
 حروف سطر به چنانکه از ضم این حروف بمریک از حروف نزولیه  
 سطر حاصل میشود پس هرگاه خواسته باشی که آن سطر را  
 بتنی یا اثری نمائی بت ترکیب و تالیف میتوانی ولی شرط است  
 که در هر سطر حرفی از سطر دیگر از حروف غیر منکره مذکوره  
 نباشد بلی اگر از حروف غیر منکره مزبوره باشد جایز است  
 مثال در این باب آنکه هرگاه خواسته باشیم حروف سورۀ مبارکه  
 کوثر را بقاعده مذکوره موضع اخبار و اخبار نمائیم اولاً  
 حروف غیر منکره آن را جمع نمودیم هفده حرف شد بترتیب آنها  
 را نوشتیم با ثبت اعداد ترتیبیه آنها در تحت آنها باین شکل

ا ن ع ط ی ک ل و ث ر ف ص ب ح ش م ت  
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷

پس از آن از این حروف پنج حرف پیدا کردیم که جمع اعداد

تجیه آنها مطابق با عدد حرف آخر حروف مذکوره اعنی هفت  
 تا میباشد و آن پنج حرف چینی است ان ع ی ک بعد از  
 آن این حروف پنجگانه را بتربیت نزولی نکاشتم بابت عدد  
 آنها در فوق آنها باین شکل است

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲

۱	صراط صمت مشرق مقدس	و بعد از انضمام حروف مطریه
۲	نلت به قد سابه تقدس	مذکوره بانها با تالیف و
۳	و عطت سعدا و شهدت ثروة	ترکیب بطریق مسطور این
۴	تجلیه شهینه و صفوة	اشعار را نقد کرده
۵	صبر بحق شرف نکره	فان ختم و تبصر
۶	ذی سورة الکورث ما نضره	پس هر گاه خواسته
		باشی اخبار کنی کسی را
		بمرف مضمرا از سورة

مبارکه مزبوره پس این اشعار را بر اولادت کن و از او سؤال  
 کن که در کدام يك از این ابیات است حرف مضمرفو پس هر گاه  
 در يك بیت فقط از آنها تعیین کرد ملاحظه کن حروف مطریه  
 مذکوره را و هر حرفی از آنها که عدد آن مطابق با عدد فوق آن  
 بیت است همان حرف مضمرف خواهد بود و اگر در اکثر از بیت واحد  
 معین کرد ملاحظه کن اعداد فوقیه آن چند بیت را و جمع نما و هر



در بیان آینده شخصی با احوال معلوم کند ۲۷۱

حرفی از حرف مذکوره که عدد تحتانی او مطابق با حاصل جمع  
مزبور باشد همان حرف مضمّن خواهد بود والله العالم

فصل چهل و هشتم در بیان کسی خواهد آیند خودش را بداند  
فائده لطیفه چون کسی خواهد که آینده شخصی با احوال نفع  
و ضرر خود را معلوم کند باید که اسم سائل را یا مطلب سائل  
امتزاج دهد و طالع وقت را ببیند که چه برج است و او تا در طالع  
را با هم در سطر می نوشته امتزاج دهد و بعد از آن هر دو سطر را  
یعنی سطر اسم و مطلب و سطر طالع را با هم در سطر امتزاج  
دهد و تکبیر کند بیست تکبیر و ببیند که حروف غیر مکرره چند است  
بترتیب سطر سائر و مرتبه دیگر بیست مقدم و مؤخر سائر که  
جواب شافی حاصل خواهد شد چون تکبیر محتاج بکسر حروف  
است در آخر حروف را بگیریم که چون محتاج شود احتیاج بکسر  
و سرکردانی نباشد مثال مرح مرد مطلب سائل بسفر رود  
خوب است پانه این اسم را با مطلب مزاج کردیم باین طریق  
م ر س ح ف م ر د این سطر را با سطر طالع وقت را بر او نادر  
مزاج کنند باین طریق جو زا طالع وقت بود او نادر او سنبله و قوس  
و حوت اولاً مزاج کردیم اولی را با ثانی و همچنین ثالث را با رابع باین  
مخوج و زاس ن ب ل م مزاج کردیم چنین شد ج س و

۲۷۲ فصل چهل و هشتم

ن زب ال م بعد ازان قوس و حوت را با هم مزاج کردیم چنین  
 شد ق ح و و س ت این سطر را با سطر اول جمع عد کردیم  
 باین طریق ح ق س ح و ن و س ب ت ال م ل این  
 سطر را با سطر اسم و مطلب که مزاج کردیم چنین شد ت ح م  
ج س ق ح س ق ح م و ر و د ن م و س ز ح س  
 ف ب م ت ب ا د ل م و این سطر را باید که بسط تکبیر  
 نماید و جواب حاصل کند مثلاً میم نصف ربع خمس ثمن عشر  
 مجموع حروف را باید که چنین تکبیر کند و بعد ازان یکبار دیگر  
 تکبیر صد و مؤخر کند تا تمام بیرون آید و حروف را اول را  
 بگیرد که احوال گذشته سائل ظاهر کرد و حروف اخرش را بگیرد  
 که احوال آینده معلوم شود این است بیان استکشاف امور  
 فصل چهل و نهم در بیان قواعد قرائت سوره فاتحه الکتاب  
 طریقی قرائتش صد و چهل و نه است و در هر نوبت که با  
 یا ک نستعین رسید مراد را در خاطر باید گذرانید و اگر چه  
 سلامتی سفر خوانند را هدایا الصراط المستقیم سلامتی سفر را  
 در خاطر بگذرانند و بجهت رفع خوف از خصمان و دشمنان در  
 غیر المفضوب علیهم مقصود را در خاطر باید گذرانند و بجهت  
 اندیشه در عواقب امور در طول الضالین مقصود باید خواست

و اشارات سوره کریمه فاتحه الكتاب بسبب اختصارا بنعاست و  
 در الرحمن الرحیم اشاره محبت است و در مآلک یوم الدین اشاره  
 مال و جاه و در آیاتك نستعین اشاره مقصود کلی و جزئی و در  
 اهدنا الصراط المستقیم اشاره مریض و در غیر المغضوب علیهم  
 اشاره دفع اعاری از خورد و بجهت غیر بوده باشد سوره مذکوره  
 بعد همان قرائت باید کرد ولیکن این معنی موقوف بآنست که  
 انبکی چهل روز متعاقب هر روز در وقت معین فاتحه صد و  
 چهل و سه نوبت خواند باشد با غزیمت اجابت روحانیات و مجوز  
 بکار داشته باشد تا بعد ازین بجهت هر مسمی که بخواند مفید اند  
 و اگر بجهت هر مسم بعد از آن نتواند خواند بیست و یک نوبت بخواند و مجوز بسوزاند  
 که فایده میدهد و بجهت غایب که از نظر بار ابد سالم و غایم چهل شب متعاقب  
 هر شب اگر تواند صد چهل و سه نوبت بکار نتواند هر شب بیست و یک نوبت  
 بخواند و هر شب مجوز بسوزاند و حضور غایب را طلب کند و بجهت محبت  
 بدانها فلفل خواند و بنام مطلوب در آتش اندازند و بگویند احرقت قلب  
 فلان بن فلان فی محبت ۲ فر و اگر بشرینی خوانند و له مطلوب بخوانند  
 مفید است و باعث الفت است و اگر بحیری تلخ یا ترش خوانند و برود شخصی  
 دهند که با هم مجرام باشند به نیت تفرقه البته جدا شوند و تاب کردند اما  
 بجهت سلامتی و سفر ۳۴ نوبت میاید خواند و بجهت سبکیاری فرضی یکصد  
 و ده نوبت باید خواند و با اسم مطلوب فرضاً محمد نام او باشد نود و دو نوبت باید خواند

فصل بنجاء در بیان حروف الثمانية والعشرين عمل الشعارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ  
 مُحَمَّدٍ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ أما بعد للقول على احكام الحروف الثمانية والعشرين  
 حرف المشهورة لابي حامد الغزالي رحمة الله عليه وكشف الاسرار والخفيات  
 وبرار عليهما الظاهرات اعلم ان لها اسرار الخفيات لا يهدى لها الا  
 عقول الحكماء والراسخون في العلم والعقل فمن اطلع على كشف سرها  
 فليبق الله تعالى ويتوفى الفئاد فان الله تعالى غيور فلا يفاسره في  
 خلقه فيهلك الرجل وبعد ساذكر لك كل حرف وخارمه وما ضمارة  
 خارمه وما يتصرف فيه ذلك الملك فاوّل حرف حرف الالف وخارمه  
 هي الرئيس الكبير وهو الحاكم على كل ملك من الملوك وكل روح في طا  
 طاعتها هي الالف له الملك المفضل عليهم من الملوك وهذه الاسم  
 بحرف الالف الرئيس الكبير سوى الملك الاربعة والمؤكل بالالف وثين  
 لكم في صحيفة المقابل انشاء الله اما بعد اسماء الملائكة للحروف  
 الثمانية والعشرين وساذكر لك اضمارهم عند نصاريف الاعمال فاذا  
 اردت ان تحرك روحانية الانسان بجلبه من قريب او بعيد فارسم دائرة  
 الحروف كما رسم لك فارسمه في ورقة بيضاء بمسك وزعفران وماء  
 ورد فاجعلها في حائط شرقي وبجزها بعور ولبان جاوي وبواح

در بيان حروف الثمانية والعشرين غزالي ٢٧٥

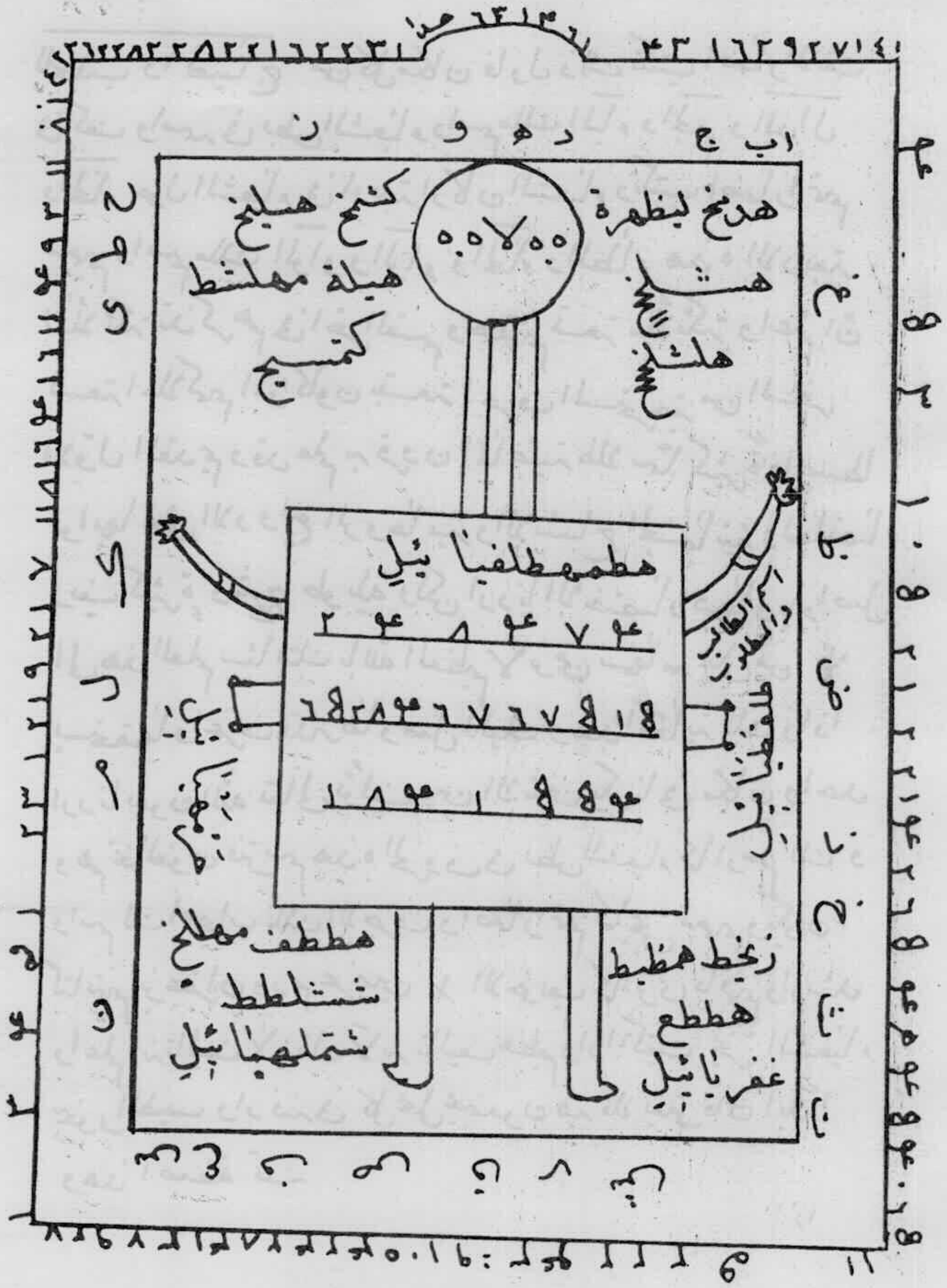
ويدق في كل حرف مسماراً لطيفة وتتكلم عليه بالعزيزية الجامعة  
التي اذكرها لك سبع مرات وانتظر عزيمك مسافة الطريق فان لم

المؤكل	بهم	من	الملوك
ا	ب	ج	د
مَطَهْ طَلْفِيَا بِيْل	حَرْمَمِيَا بِيْل	طَلْفَطِيَا بِيْل	شَمَلَهِيَا بِيْل
هـ	و	ز	ح
غَفَرِيَا بِيْل	طُوْنِيَا بِيْل	غَلْمَشِيَا بِيْل	طَفِيَا بِيْل
ط	ي	ك	ل
عَضَطِيَا بِيْل	هَرْدَقِيْل	شَهْمِيَا بِيْل	طَهِيَا بِيْل
م	ن	س	ع
شَرَا خِيْل	صَغَرِيَا بِيْل	هَطْفِيْل	شَرَّ هِيْل
ف	ص	ق	ر
شَطَا طَا بِيْل	هَرْدَبَا بِيْل	عَرَقِيْل	دَهْرِيْل
ش	ت	ث	خ
حَرْدَبَا بِيْل	مَرَّغُو بِيْل	جَلْنِيَا بِيْل	هَمَبِيْل
ز	ض	ظ	ع
رَفْعِيْل	طَفِيَا بِيْل	طَرَجِيَا بِيْل	تَلْكَفِيْل

ياتُ انقل المسار من الف الى الباء وتكلم عليه ايضاً  
 من قسم الجامع سبع مرات والنجور صاعد وانتظر مسافة  
 الطريق فان لم يات انقل المسار الى الجيم وتكلم عليه ايضاً  
 قسم الجامع سبع مرات والنجور صاعد وانتظر مسافة الطريق  
 فان لم يات انقل المسار الى الدال من عادة المذكورة ولا  
 تزال تنقل المسار من حرف الى حرف الى ان تأتي معيناً ما تريد  
 ولا ترجع تطلب الامن ملك ذلك الحرف فان كان العزيز  
 قد ابطأ عليك فدق في كل حرف مساراً وتكلم على كل  
 حرف بالعزيزية الجامعة سبع مرات فاي حرف اتى الملك كان  
 له توكل حرف ملك عليه ياتي روحانية من غير مهلة  
 فعلم حرفه اذا عمك عملاً انقل المسار ذلك الحرف فاستند  
 روحانية ولا تغفل ذلك الحرف قبل تقرا قسم الجامعة ثامناً  
 انتهى ويخط الحرفات والدائرة ورسم الشعار بمسك وور  
 وزعفران وماء الورد وغيرهم بمركب ملك الشعار

# در بیان اعمال الشعبار

۲۷۷



للحلب والحيثاج من كل مكان فاول ذلك تكتب اضمار الالف  
 في كف واسمه في بطن الشعياء واسم ملك الباء والجيم والداد  
 والمحاء حول الشعياء في اربعة اركان الشعياء وتكتب اضماراتهم  
 معهم واسم ملك الواو والزاء والمحاء والطاء هذه الاربعة  
 الملائكة تذكرهم في اخر القسم وجلتهم تسعة ملائكة واعلم ان  
 تسعة املاكهم المؤكلون بتسعة احرف المستخرجة من السفر  
 الاول القديم وقد علم به فرون الماضية طلائعاً كثيرةً واصطفا  
 لو ابها على الارواح الروحانية والاشباح الجسمانية ولها نصيب  
 ريف كثيرة وشرح طويلة ولكن اردنا الاختصار فيها وباء اصل  
 الى هذا العلم سئلتك بالله العظيم لا ترمي سهامه على من لا  
 يستحقها واعرف قدرها وصل اليك وهذا الكفاية لك واذا  
 اردنا بعون الله تعالى تولف بين الاثنين يكونا في مكان واحد  
 وهم مخالفون فترسم هذه الحروف في بطن الشعياء كما ارسم لك و  
 واسم لك اصحاب تلك الاحرف واضماراتهم كما يحى معهم ويكون  
 كتابتهم بزعفران ودم عزمين لا الاخريف كما ترى فافهم وارشد  
 واعلم انه تاليف لا ينفك لانه تاليف عظيم واذا اكتبت بجز الشعياء  
 بجز الطيب وادفني في كل محل يجتمعون فيه فلا يفترقان ابداً  
 وهذا اصفة تت



## در بیان الاعمال الشعبار

۲۷۹

الشعبار وهذا العمل

ب	ر	و
د	ح	ه
ح	ح	و

واذا اردت ان تلقى العداوة والبغضاء

بين احد فصور الشعبار برأسان في صحيفة

من رصاص وتكتب عليها بمدار وماء كرات

وتكتب اسمائهم في جباههم وتغرز في جبهة

احدهما ناب الكلب وفي الاخر ناب البط

كذي القط وتكتب اسماء الملائكة الاحرف

الذي في بطن الشعبار وفي ظهره معكوسة وقل فرقوا بين كذا وكذا

فانهما لا يجتمعان ابداً وارفع الشعبار في مكان يجتمعان فيه ار

في طريق يمران عليها فيصير ذلك واعرف ما وصل اليك وهو السر

العظيم والعلم المكنون لا يظهر الا لاهله

وهذا صفة شعبار هذا العمل

واذا اردت ان يستخدم روحانية الكب

الاخفاء والنبالة يعني طمخ لشف

الذين عطوا الخطاء ويمشون على

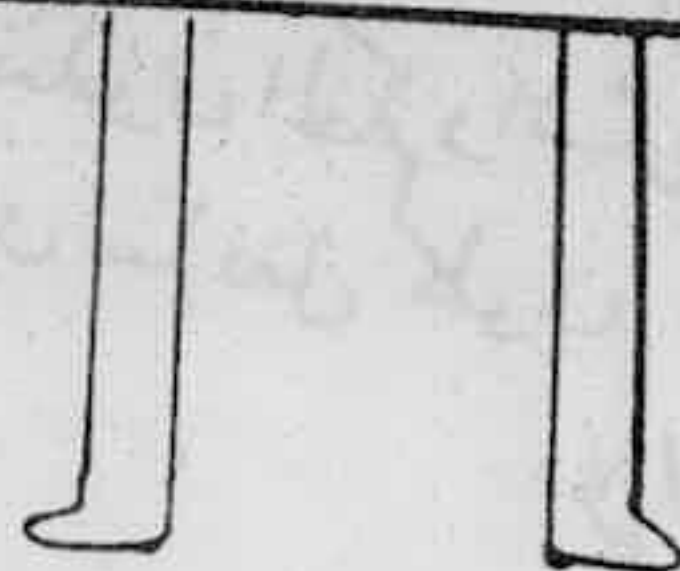
الماء ويطروون في الهوى ويعلمك

علماً ما لم يعلم وينظرك على اسرار

الخفيات ويطلع على شئ ما لم تطلع

على سرها احد من البشر الا من وقف هذا الحكم

جمع	الخطاء
	هطه طلفيا نيل
	هش ططع اكتف ح طلفطبا نيل
	رعطا هر بل وهلميك



فاذا اردت ذلك فاكتب هذه الحروف في ورقة بيضاء بمسك و  
 زعفران وماء ورد وعلقها في شبة عيدان الاربعة احد هاريزون  
 وثانها رمان وثالثها پرنوق ورابعها طرفاء وانت ظاهر اليدين  
 والاثواب ولا تأكل شيئاً فيه روح ولا ما خرج من روح ولا ما ينسب  
 الى روح ولا يلبس شيئاً نجساً وتكلم بالقسم الجامع وانت تجز بعود  
 ولبان جاوى وعرق وعرف ديك ورأس هدهد وشعر سنور  
 اسود وتكلم بالقسم الجامع عقب كل صلوة اربعين مرة ومائة  
 مرة في الليل حتى سبعة ايام يفعل هكذا قبل ثمان مرة في الليل  
 وسبع مرة في النهار انتهى وانت صائم في خلوة فانه يظهر لك  
 سبع يوم نور مضى في حالة الليل ويخرج من النور اربعة املاك  
 فاذا رايتهم فقل كما شفوني قدر استطاعتي اليكم فاني اريد احداً  
 منكم يعلمني حكم الاسرار فانه يا تو بين يديك اربعة املاك فجمعهم  
 ثمانية فانهم يقولون لك بالاشارة ما تريد فقل لهم ما سئلت  
 منكم ليسوا هذا فيظهر لك اربعة اخرى ويسلمون بين يديك فرد  
 السلام فقل ما هولاء فيظهر لك اربعة اخرى كان كلهم ستة  
 عشر املاك وبايد الاربعة المصاحف وفي يد كل واحد منهم مصحف  
 فقل لاصحاب المصحف الى اريد منكم ان تعلموني الحكم والشر والطلا  
 والطاعة فيقولون لك بالاشارة ما تريد منا فقل كلوني كما

الكلبم فيطوفون رؤسهم في الارض فاذا رايتهم هذا تمل عليهم اسماء  
 الميثاق فانهم يكلمونك فاسئل منهم عما نشاء فانهم يجيبونك و  
 يعلمونك الاسماء والعلم والاختفاء عن اعين الناس والطيران  
 في الهوى والمشى فوق الماء ويظهرون لك عجائباً عظيماً ومراً  
 دقيقاً ويعلمونك ويعرفونك كيفية ما تسئل وكل ما تريد ولا يزالون  
 عندك حتى يقعدوا معك عند الاعمال وتعلم منهم كلما تريد انتهى  
 وهذا صفة الحروف الذي تكتب في ورقة المعلقة وتعلق في  
 شية عيدان الاربعة ويكتب جدول الصورة وما اشبه من السرخ  
 بزعفران ومسك وماء ورد وما سواه بالمركب تكتب ورقة البيضاء  
 وعلقها في شية عيدان الاربعة وهذا ما يكتب في الورقة وهي  
 صورت هذا العمل انتهى

هَكَ هَيَوِبْ هَدَّ يَهُوِينْ شَلَهْمِبِلْ طَخَلَشَفِ كَنْسَجْ  
 هَبِلَجْ هَبِلَهْ مَهَلَطْ هَدَّ فِجْ لِبْظَهْرَهْ مَشَلَجْ مَطَطَفِ  
 مَهَلَلَجْ مَهَلَلَجْ شَلَطَطِ رَجَبَطِ هَطِطِ مَطَطِعِ  
 مَهْدَرَوَهْ مَلَمَوْخْ مَشَدَدَشِ عَطَاظِمِ مَهَطِ  
 مَكَمَبِلِ

قرا الجامع على تصاريف العمل تمت	هطمه طلقيا بئيل				حرمه	
	بئيل	ع د ل	ر د	ا ج ز	ك ح	طلقا
	بئيل	و ط م	ي ن	س ر ع		شله
	بئيل	و ط س	ص د	د و ر	ح	غفرب
	بئيل	ك م	س	ط ع	ع	طوت

عش بئيل

وهذا صفة اسماء القسم الجامع على تصاريف الاعمال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الْقُدُّوسِ وَهُوَ الطَّاهِرُ الْعَلِيُّ هَشِيحٌ هَشِيحٌ الْقَاهِرُ  
 رَبِّ مَهَلِيحٍ يَشْتَلِصُ طَاءِ الدَّهْوَرِ وَالْأَرْمِينَةِ مُقَدِّرِ الْإِ  
 قَاتِ الْإِمْلِكَةِ أَبَدِي لَاجِمُولُ وَمَلِكُ لَابِرْوَالِ صَاحِبِ الْعِرِ  
 الشَّامِخِ وَالْجَلَالِ الْبَارِزِ الَّذِي أَحْتَجِبُ بِالْأَنْوَارِ وَتَعَزَّزَ بِالْإِ  
 قْتِدَارِ دَوَالْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْقُوَّةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْجَبْرُوتِ بِأَسْمَائِهِ  
 أَرْهَوَكُمْ بِأَزْ أَرْوَاخِ النُّورَانِيَةِ الرَّوحَانِيَةِ الْمُنْقِصِينَ عَلَى  
 طَائِعَةِ هَذَا الْأَحْرِفِ الْجَلِيَّةِ الْجَلِيلَةِ الْمُبَارَكَةِ بِطَفِ هَمْهَطَفِ  
 هَائِيفِ هَيْتَفِ طَشَهَفِ مَهَلِيفِ طَشَهْرَةِ هَلِيطِ رَيْمِفِ  
 طَبَهْوَبِ هَيْفِ لِحِطَطَفِ بِحِطَطَفِ أَنَا رَكَلُ شَيْ مِنْ نُرِّهِ

وَاهِفِ رَاهِفِ شَلْثَ شَهَسِبِ شَلْثَ شَهَسِبِ مَلِكِ  
كُلِّ جَبَّارٍ وَسُلْطَانٍ وَشَيْطَانٍ طَلُوفٍ طَفْرِبْتَفِ هَبْرَبِه  
الشَّدِيدِ الَّذِي خَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ لِإِسْمِهِ طَرْفِقَشِي هَلْشِي  
رَبُّطَشِي غَالِبُ كُلِّ شَيْءٍ فَلَصَفْحَمَةَ هَلْهَا لَيْغِ اسْلِمُونَ  
اسْلِمُونَ حَوْ عَشْوُ عَشِي حَوْ شَعْوُ هَشِي شَهْفِيغِ  
شَعْوَصِي اشْطَطَطِجِ اَنْتَ يَبْوَعُ جَانُ كُلِّ رُوحٍ جَمَشَطَطِينِ  
جَمَشَطَطَلِيَانِ نَفِي مَا سَمِعَ اسْمَكَ رُوحٌ وَعَصَاهُ الْاَصَعِينِ  
وَاحْتَرَقَ شَمْعًا لَيْغِ حَمَطَطَطَهْ خَمَطَطَهْ اجِبِ يَا طُونِيَا  
يَلِ وَيَا غَلْمَشِيَا يَلِ وَيَا طَفِيَا يَلِ وَيَا عَصَطِيَا يَلِ بَعْرَةَ هَذِهِ  
الْاَسْمَاءِ الَّتِي طَاعَتَهَا رَاجِبَةٌ عَلَى رُوحٍ وَرُوحَانِي وَجِيْمَانِ  
اَزْجِرُوا رُوحَانِيَةَ الْجَلْبِ وَتَوَكَّلُوا هَفَسَفَفَ بَكْدَا اَوْ بَكْدَا  
وَاَزْجِرُوا رُوحَانِيَةَ الْمُرْتَجِبِ بِطَابِيعَةِ الْاَرْبَعَةِ حَتَّى يَأْتِيَ إِلَى مَكَانٍ  
هَذَا اسْرَعُ مِنْ طَرْفَةِ الْعَيْنِ ذَلِيلًا خَاضِعًا إِلَى مَحَبَّةِ هَفَسَفَفِ  
بَكْدَا اَوْ بَكْدَا وَاِنْ كَانَ لِبَطِيلِ الطَّلَاسِمِ نَقَلَ اجِبِ يَا طُونِيَا يَلِ  
وَيَا غَلْمَشِيَا يَلِ وَيَا طَفِيَا يَلِ وَيَا عَصَطِيَا يَلِ اجْبِرُوا اَعْكَسُوا  
طَّلَاسِمَ هَذَا الْمَكَانِ وَاَطْرُقُوا مِنْ نَيْرِ الزَّجْرِ الشَّدِيدِ وَاِنْ  
كَانَ لِاَظْهَارِ الْكُنُوزِ نَقَلَ يَا طُونِيَا يَلِ وَيَا غَلْمَشِيَا يَلِ وَيَا طَفِيَا يَلِ

يَا عَصْطِيَا بَيْتِلْ اجْبُوا وَاَعْكُوا طَلَا سِيمَ هَذَا الْمَكَانَ وَاظْهَرُوا  
 الْكُنُوزَ وَاطُودُوا مِنْ فِيهِ بِالزَّجْرِ الْقَاهِرِ عَلَى عِمَارَةِ هَذَا الْأَرْضِ  
 الْمُقْبِينَ بِهَا اظْهَرُوا وَاِنَّمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْمَدْفُونِينَ وَغَيْرِهَا مِنَ الْكُنُوزِ  
 وَاِنْ كَانَ لَا اسْتِخْدَامَ رُوحٍ مَعِينٍ فَقُلْ اجْبَ يَا طُونِيَا بَيْتِلْ وَيَا  
 غَلَسِيَا بَيْتِلْ وَيَا طَفِيَا بَيْتِلْ وَيَا عَصْطِيَا بَيْتِلْ بِحَقِّ اَضْمَارَاتِكُمْ الَّتِي  
 طَافْتُمْ عَلَيْكُمْ رَاجِبَةً وَاَتَلُوا اَضْمَارَاتِكُمْ بِعَمَلٍ وَقُلْ اسْرِعُوا  
 بِمَا امْرَأَتِكُمْ وَلَا تَكُونُوا مَبْرُتِينَ مِنْ صُورَةِ الرُّوحَانِيَّةِ وَاِنْ  
 كَانَ لَا اسْتِخْدَامَ حُكْمِ الْأَرْوَاحِ وَقُلْ عَقِيبَ كُلِّ قِسْمٍ اجْبَ  
 يَا طُونِيَا بَيْتِلْ وَيَا غَلَسِيَا بَيْتِلْ وَيَا طَفِيَا بَيْتِلْ وَيَا عَصْطِيَا بَيْتِلْ وَ  
 اَتَوْنِي بِالرُّوحَانِيَّةِ الَّتِي هُمْ عَاطِلُونَ بِالْأَسْمَاءِ وَالْحُكْمِ وَاسْرَارِ  
 الْخَفِيَّاتِ عَنِ الْبَشَرِ وَاَتَلْ اَضْمَارَاتِكُمْ بَعْدَ الْقِسْمِ الْجَامِعِ وَاِنْ  
 كَانَ لَا اسْتِخْدَامَ طَبَائِعِ الْحُرُوفِ فَقُلْ اجْبَ يَا طُونِيَا بَيْتِلْ وَيَا  
 غَلَسِيَا بَيْتِلْ وَيَا طَفِيَا بَيْتِلْ وَيَا عَصْطِيَا بَيْتِلْ وَاَتَوْنِي بِرُوحَانِيَّةِ  
 الطَّبَائِعِ الْمُخْتَصَّةِ بِالْحُرُوفِ لِيَكُونُوا طَائِعِينَ مُطِيعِينَ كَلِمَاتٍ  
 دَعَوْتَهُمْ وَطَلَبْتَهُمْ لِلتَّسْلِيْطِ وَالْاَنْقِيَادِ مَا يَوْمَرُونَ وَاَتَلْ  
 اَضْمَارَاتِكُمْ عَقِيبَ كُلِّ قِسْمٍ وَاَعْلَمُ اِنْ شِعْبَارِ الْجَلْبِ  
 يَكُونُ طَوْلُهُ زَرَاعٍ وَاَحَدٍ وَيَكُونُ اسْمُ الْمَطْلُوبِ فِي جِهَةِ  
 وَاِسْمِ الطَّالِبِ فِي ظَهْرِهَا فَازَا عَمِلْتَ بِعَمَلِ التَّائِيْفِ يَكُونُ

طوله مقدار شبرًا و اذا عملت بعمل الفرقة و المجهتة يكون طوله  
 مقدار شبر اسمائها في جباهها او في يديها و اذ ينهما في مكان  
 يجتمعون فيداو يمدون عليه يكون كما ذكرنا و اعلم اننا نظرنا  
 في جميع العلوم فوجدنا مرجوعها الى هذ الثمانية و العشرين حرفا  
 و قد سرت لك شيئا عجبا امر بليغا عن سائر العلوم فلا تكن  
 جاهلا على استارده و كن انقاء به ترشه و لا تبدأ به لسفيه  
 جاهل و اسمع من قول الحاكم ما امر الله تعالى ثالث علوم ليس  
 تبدأ او لجاهل هبوط و اخفك و جابوا الكسر و بر بعقلك في هذا  
 الحروف ما يختار لان لها شرح لا ينفد و لا يفرغ و قد اختصرت  
 فيما يكفيك فهذا العلم القائم الذي استو الحكماء و السالين  
 الذين المعلم الحكمة و ملكوا بهذا العلم رقاب الارواح الجثمانية  
 و الارواح الروحانية و اعلم انه علم عظيم فاعرف قدره  
 ما وصل اليك من هذا العلم النفيس و لا نظمه الا الحكم فاعلم  
 فاضل يكون لهذا العلم اهلا و اذا عملت بعمل الجلب و الهياج  
 و تكلمت على كل حرف بقسم الجامع سبع مرات و اخر كل سبع  
 نفوس قائما ثم تجلس و تلزم الارب و لا تكن عند مرأة و لا  
 صغيرة و لا عند احد من خلق الله فاذا فرغت من الثمانية  
 و العشرين حرفا فانت تتكلم بهذا الاسماء و على اسماء الميثاق

على روحانية هذه الحروف بان لا يتصرفوا في انفسهم حتى يقضوا حاجتك طوعاً او كرهاً وشعبان التالف فلا يحتاج الى عزيمة وشعبان الفرقة مثله واما اظهار الخبايا والكنوز والمستترات فانك تكتب اضمار ملك الباء وتوشه في المكان واما في حل طلاسم الكونز تكتب اضمار ملك الالف وملك الباء المعكوسين في كفتك اليمين واضمار ملك الجيم وملك الدال والحروف في كفتك اليسر وتكلم باسماء قسم الجامع والاسماء الميثاق فيعود المكان خراباً ووضوح نصريف الاستخدام او مكان شقفة الروح من الارواح فانك تكتب اضمار ملك الالف اعجب النصاريف ولا يتم لك عمل الا بالاسماء الميثاق وهي تسعة اسماء فهو يعود تسعة الملاك وملائكة الخاتم المعروف بالقرآلي وهم يحكمون على الحروف كلها وسأذكر لك من هذه الحروف الاسماء بعجز عن شرحها ووضع الاولين وكل نصيب ولا يهدى اليها الا كل ذي عقل ورشد ورجح انتهى

وهذه اسماء الميثاق

يَهْوِي بِهَا هَيْتِي وَفِي رَوَايَتٍ أُخْرَى يَهْوِي يُوْبِيَّةِ  
 تَبْلُصُّعِيهِمْ مَكْنُ طَبَشْقَلِي كِيُوْرَشِي عِيُوْرَشِي عِيُوْرَشِي  
 مَلَطَشُوْ مَشَاةِ مَشَاةِ هَتَفِيهِ هُوْبِ مَلَطَشَاةِ



مَطْسَهُ يَكْنَهُفِ مَطْسَهُ يَكْنَهُفِ  
 مَطْسَهُ يَكْنَهُفِ مَطْسَهُ يَكْنَهُفِ  
 هَتَجِي نَبِيْعُوْبِ اِلٰهِ بِاَيْهَا لَوْجِ مَتَهَلِّجِ وَقَايَتِ هُوَ هِنِ  
 اِلٰهِ بِاَيْ لَوْجِ مَجِي هَذِهِ الْاَسْمَاءُ الَّذِي اَنْتُمْ كَسْبُوْتِيْنَ بِقُوْتِهَا  
 وَتَحْوِزِيْنَ بِقَهْرِهَا وَلَيْسَ لَكُمْ تَصَرُّفٌ فِيْ اَنْفُسِكُمْ حَتَّى تَقْضُوْا  
 حَاجَتِيْ هُنَا اَنْطَلُوْا مَفْشَلٍ وَخَذُوْا بِنَوَاصِيْ هَذِهِ الْاَرْوَاجِ  
 الَّتِي دَعَوْتُمْ فَلَا بَعْدِيْرًا اَنْ تَحْرُكُوْا بِحَرَكَةٍ لِاَنْفُسِكُمْ طَرَفَةً  
 عَيْنٍ حَتَّى يَحْضُرُوْا وَيَكْتَسِفُوْنِيْ وَيَفْعَلُوْا مَا اَمَرْتُمْ اَمْرِيْكُمْ بِهِ  
 بِقِدْرَةِ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ الْكَرِيْمِ وَقَهْرِهَا الْعَظِيْمِ الْهَلِيْكَ عَلٰى مَنِ  
 لَا يَطِيْعُهَا نَسَبُ الطَّاعَةِ الْخَضُوْعُ الظُّهُورُ قَبْلَ نَفَاذِ الدَّعْوَةِ

وَتَمَامُ الْكَلِمَةِ نَمَتْ

وَمَا ذَكَرْتُكَ مِنْ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ عَجَائِبًا وَغَرَائِبًا لِاِحْتِاجِ الْاَلْفِ  
 وَلَا اِلَى الدَّائِرَةِ وَهُوَ السَّرْمِصُوْنُ الَّذِي اَحْفِنَاءُ مِنْ اَطَالِعِ  
 عَلَيْهِ فَقَدْ بَلَغَ الْمَنَالِ وَنَالَ مَا نَالَ الْاَوَّلِيْنَ فَاقْتُمْ رَمَزَهُ نَالَ مَا  
 تَرِيدُ مِنْ جَمِيْعِ الْاَحْكَامِ وَهِيَ لِهَذَا فَازَا ارَدْتُ اَنْ يَسْتَعْمِدَ  
 اِي رُوْحٍ مِنْ عَلْوِيْ اَوْ سَفْلِيْ فَاَرْسَمُ الدَّائِرَةَ الطَّبِيْعَةَ وَهِيَ  
 ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرِيْنَ حَرْفًا لَا يَنْقُصُ مِنْهَا شَيْئًا وَاَرْسَمُ فِي وَسْطِهَا  
 شَعْبَادَ بَرَسٍ وَاَحَدًا وَاَكْتُبُ اسْمَ الرَّاسِ فِي بَطْنِ الشَّعْبَادِ

وهو ملك الف واضماره في كفتك واسم ملائكة الاربعة  
 حول الشبارة في اربعة اركان الدائرة واضرب على ثمانية  
 والعشرين مسباراً في حرف على حكم بما ارسم رمزه سترسد  
 وهذا صفة الشبارة الاستخدام الارواح تنلوا القسم  
 الجامع على كل حرف وانت ظاهر البدن والثياب ومخور الآ  
 عمال وهو عود ولبان وسندروس وفقل وطلق وخرزل  
 وریش سنور ففى اى حرف ظهر لك العون فاستخدمه  
 بذلك الحرف على عدد الجميل يخدمك به دائماً

هذا الشبارة

ط ل ف ط ب ل ر	ث ج ح ف ش ك ز		
	حلفيا بائيل		
	ح ه	ح ه	
		د	ط
	ب	ح	
جميل شطاطيا بائيل			

فاذا اردت ان تستخدم ثمانية والعشرين حرفاً على حسب  
 طباج الحروف الارواح الجسمانية تبدى بتطهير البدن

والاثواب تكون قد قد تست صيام ثلاثة لا تأكل شيئاً ينسب الى  
الروح ولا تأكل شيئاً او كل ما سواه توكل فاذا كان يوم الرابع يكون يوم  
الاحد اكتب حرف الالف في ورقة بيضاء بمسك وزعفران وماء  
الورد فاكتب معها ملكها واضمارها فاذا اكتبتهما بنجرها بقفل وور  
ورقة سدر ويكون كتابتهما يوم الخميس والطاقع الثور اكتب  
حرف الباء في ورقة اخرى غيرها واكتب ملكها واضمارها فاذا  
طلعت الجوزى اكتب الحيم في ورقة اخرى غيرها واكتب ملكها و  
اضمارها وكذلك تفعل بالذال وبالحرور كلها الى اخرها وتزال  
كذلك الى ان يتم الثمانية والعشرين حرفاً مصلوقين دائرة حائط  
الشرقي وابداء بمجمة الالف وانت تقرّ عليها بقسم الجامع ٣٥  
مرة وبنجرها صاعد وهو قفل وورقة السدر في اخر كل قسم  
تذكر الملك واضماره وانت بنجر بكافوره وقش خشخاش وقل  
الملك يا ايها الملك امزج روحا بنتك بطبيعة ذلك الحرف بنصريف  
طبيعة هذا الحرف في الارواح الجسمانية ثم انقل الى حرف الحيم  
وتقرّ عليه بالقسم الجامع بالعدد المذكور وبنجر بينبل اسد  
وورقة زيتون وعقيب كل قسم تذكر ملكها واضمارها وانت  
تقول يا ايها الملك اقبض على روحا بنتك بطبيعة هذا الحرف  
والنصريف فيه ثم انقل الى حرف الدال وتكلم عليه بالقسم الجامع

بالعدد المذكور وانت تجز عليه بزهر بنفسج وبزهر الهند باوعقب  
 كل مرة تذكر الملك واضمارها وانت تقول يا ايها الملك امزج  
 الروحانيك بطبيعة ذلك الحرف لتصرف طبيعة هذا الحرف  
 في الارواح الجسمانية ثم انقل الى حرف الهاء وتجز بجور الف و  
 وتكلم عليه بالقسم الجامع بالعدد المذكور وعقب كل حرف تذكر  
 اسم ملكها واضمارها وتقول امزج الى آه كما تقدم ذكره ثم انقل  
 الى حرف الواو وتكلم عليه بالقسم الجامع بالعدد المذكور وانت  
 تجز بجور الجيم واذكر ملكها واضمارها عقب كل مرة وتقول امزج  
 الى آه كما تقدم ذكره ثم انقل الى حرف الحاء وتكلم عليه بالقسم  
 الجامع بالعدد المذكور وتجز بجو الدال واذكر اسم ملكها واضمارها  
 عقب كل مرة وتفعل كذلك الى ان تفرغ من ثمانية وعشرين  
 حرفاً فاحرزهم جلد طاهر على يدك تمت

فاذا اردت هلاك روحانية وتكلم عليه ملك حرف الباء  
 معكوساً فقل سلطت عليك ايها الروح الفلاني ملك حرف كذا  
 وكذا فلا حرف الالف يهلك لوقية ومجنون ومن الالف والباء  
 والجيم والدال تقتل روح بلا جسم وليس يطبقها الارواح  
 الجسمانية واما نسلط روح روحانياً على جسماني فيسلط عليه  
 من غير هذه الحروف وتقرأ عليه ملك ذلك الحرف معكوساً

در بیان اعمال الشعبات

۲۹۱

مره واحده نقول سلطت عليك يا فلان حرف كذا وكذا فانه ينصاب  
لوقته بطبيعة ذلك نت فاذا اردت خلاصة فاقراء الاضماره مستقيماً  
فانه يهدي ما به بقدره الله تعالى وهذا الاسماء ملائكة حرف الثمانية  
وعشرين مع اضماراتهم نت بنسب ربهم

اسماء الملوك	اضمارات
ا	هَطَهْ طَلْفِيَا بَيْلِ هَدِيَهَوْنِ شَلْمَيْلِ طَمَخَلَشَفِ
ب	عَرْمَهِيَا بَيْلِ كَتَبِيْجِ مَيْلِيْجِ مَيْلِيْجِ مَقَلَشَطِ
ج	طَلَقَطِيَا بَيْلِ هَدَمَخِ لَبْظَهْرَةِ مَشَلَخِ
د	شَلْمَهِيَا بَيْلِ هَطَطَفِ مَقَلَخِ مَشَلَطَطِ
هـ	فَقَرِ يَابَيْلِ رَجَبِطِ هَمَطِيْطِ مَسَطَطِعِ
و	طَوْنِيَا بَيْلِ مَهْدَرَوَةِ شَلْمَوَخِ
ز	غَلَشِيَا بَيْلِ شَعْدَرِيْشِ حَطَا طِيمِ مَقَطِ
ح	طَفِيَا بَيْلِ هَلَخِ كَشَلَا لَخِ
ط	مَصَطِيَا بَيْلِ شَمَطِ مَشَخِ ظَهِيْ

اضمارات	اسماء الملوك	
دهلج مفيغ هلهف سبويدج	هر د قیل	ی
شرد هطيطا حطش	شهميا پیل	ک
عقبط طمشی خلد ميفك	ططيا پیل	ل
خمشط کفيا ط د مخ	شرا خیل	م
صعطمع فلطد خم علطی	صفر يا پیل	ن
مفطع علطد خم عطل	هطیل	س
لخطم عد نف از د	شرا خیل	ع
کیطی رز طش هفیک	مطا ط پیل	ف
شردخ صمشی	درد يا ال	ص
علاطف مفط علیغ	عرا قیل	ق
شطیف کھیل	دھریل	ر
عد قصی طخیا ش	حر د يا ال	ش

اسماء الملوك	اضمارات
ت	مُوخِرِ كَدَوَشِ طَفْنَبِ
ث	شَهْرِ هَفِيلِ طَوْشِ
خ	عَمَطِبَارِ وَاكِشِ زَهْفِطِ
ذ	عَلَمَهَصِيرِ مَهْدَعِ شَهْلَطِ
ض	طَلَشَطِ عَيْصَوَعِ
ظ	هَمَطِيرِ كَشِ مَعْدِ مَشَطِ
ع	شَعَطَفِ سَقَطَطَفِ كَلَكْفِ هُوَطِ

قد تمت قد نخرت الأسماء والاضمارات بحمد لله تعالى  
وههنا الكشف لك الأسرار الخفيات واحكام الجليات  
فاذا اردت ان تطالع على سر الخفيات فخذ من بيض الدجاج  
وهو بيض يوم الاحد بنت اعدادها تسعة وتكتب على كل  
بيض اسماء الملائكة التسعة بالمخل والزاج من الف الى  
الطاء وعلى بيضة التسعة اسماء ملائكتهم واضماراتهم

ولا تسمى الفراخ الا في تلك الشكرجة التي تكبروا فمن اتى منهم د  
 ربكاً فاجتهد في تربيتيه فاذا اخذ احد سواه فانك ترى عجائباً  
 عظيماً ترى عينيه مجرحتى بصير لون عرقه وكذلك منقاره لا يزال  
 شاغصاً الى السماء فاذا رايت على هذه الصفة اربحه فان فيه  
 ثلثة اسرار لم يقدر عليها احد من البشر الامن وقف الى هذه  
 العلم وهو انه اذا الكتلت بمزاجته فانك ترى الارواح السفلية على  
 قدر هياتها كلها واذا الكتلت بعينيك فانك ترى الارواح العلوية  
 على قدر هياتها كلها واذا الكتلت بعينيك بدمه فانك ترى  
 الكون في الاماكن التي يبرون عليها واذا الكتلت لاجل العمل فيكون  
 اكتمالك قبل طلوع الشمس فاعرف قدره فاخفيه فالكتم ولا  
 تظهره لمن لا يستحقه فتدكم اعلم

فاذا اردت التقريب عناصر الاربعة وهي النار والهوى  
 والماء والتراب كيف تنصرف فيه في اظهار ما ضمته واضمار  
 ما اظهر وهو ان تقع هذه الاحرف كما ارسمها لك وهو الوضع  
 الحقيقي فاذا اردت شيئاً من عناصر النخامدان يظهر  
 وكان الهوائى ساكناً و اردت هيو به قاصفاً او كان الماء  
 ناشفاً و اردت حارياً فارسم الدائرة على حكم هذه الدائرة  
 فاذا اردت ظهور النار فابدأ بالحرفين من الدائرة المذكورة



كانت في نسخة على عدد الجمل واكتب معهم اسماء ملائكتهم و  
 واضماراتهم وادم بهم في النار الضوئية التي تكون خامدة فانها  
 تشغل تعيد بلهب وهي الدائرة المذكورة زبدة الاعمال وهي هذا

واذا اردت اظهار

ما خمد من عناصر

التراب فتأخذ الحرفين

المؤلفين من هذه

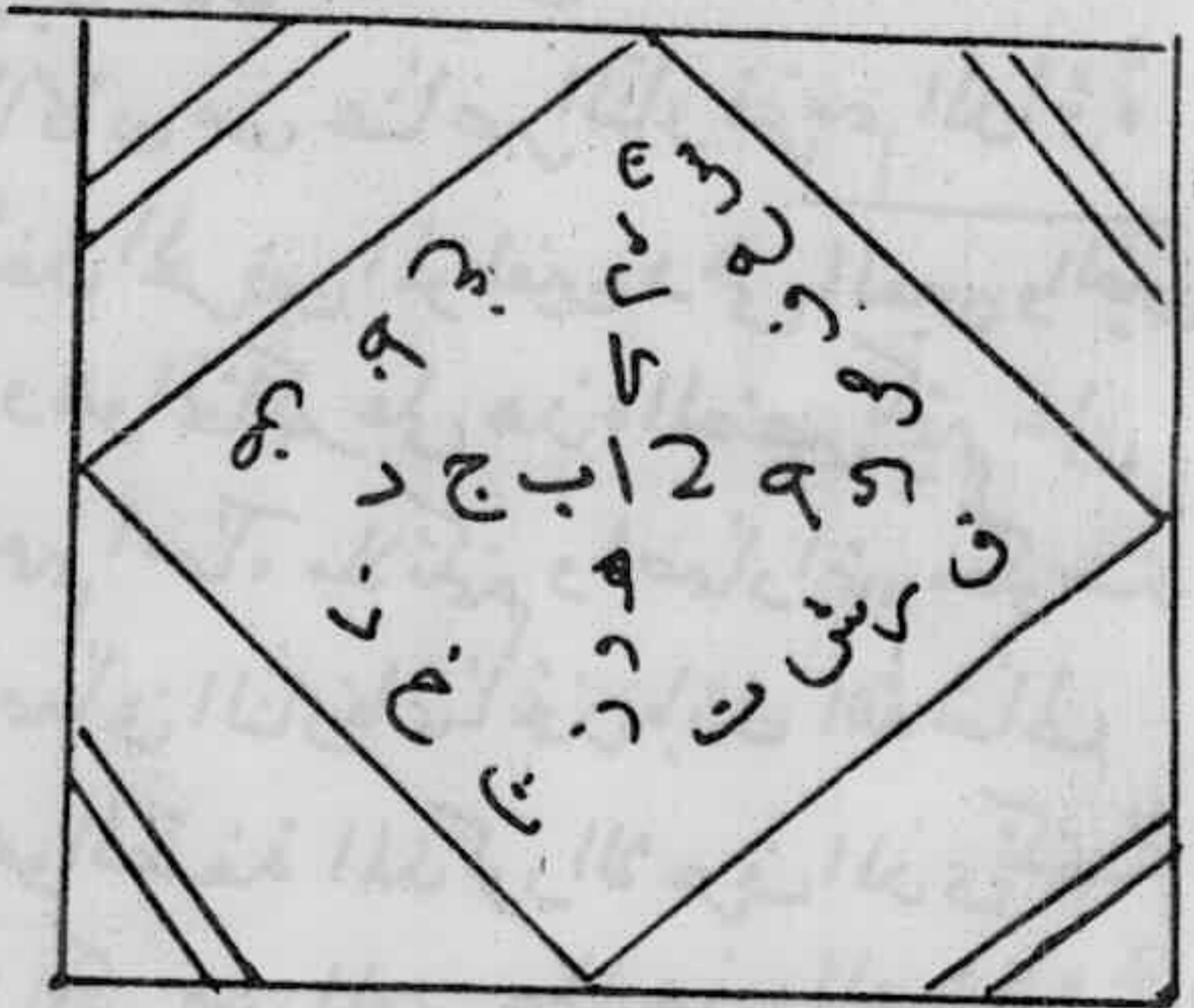
الدائرة وهي

الباء والناء

تضعهم على صلصلة

نبة على عدد الجمل

الكبير واكتب معهم



اسماء ملائكتهم واضماراتهم ومجزهم بمزطبايعهم وادفتم بارض

دائرة تعمر باذن الله تعالى فاعمد الى حرفين المؤلفين وهي بمزطبا

القشيت السبن والقاف تكبهم في ورقة بيضاء على عدد جمل

الكبير وتكتب باسماء ملائكتهم واضماراتهم ومجزهم بمزطبايعهم

يكون ذلك ان شاء الله تعالى

واذا اردت اظهار ما خمد من عناصر الماء وهو عناصر الاكبر

تأخذ الحرفين المؤلفين من هذه الدائرة وهي الدال والعين  
 توضعهم على صلصلة نيه على عدد الجمل الكبير وتكتب مع  
 اسماء ملائكتهم واضماراتهم ومجزطبايعهم وارمهم في الماء  
القليل فانه يتكاثر ويزيد باذن الله تعالى  
 واذا اردت ان تجرد ما كان من عناصر النار فترسم الدائرة  
 على هذه الصفة فتأخذ الحرفين المؤلفين وهي العين والعين  
 وضمف اليهم حرف الدال وهو الحاكيم على هذه العنصر تكتبهم على  
 صلصلة نيه واكتب معهم اسماء ملائكتهم واضماراتهم معكوسة  
 ومجزهم بمجزطبايعهم وارمهم في النار فانها تجرد باذن الله تعالى  
 حتى لا يبقى لهما اثر وهو الصفة المذكور الا حرف الذي تكتبها  
 معكوسة على عدد الجمل الكبير من العين على هذه الصفة وهي  
 ٧ ق ق ق ق ق ق ق ق تكتب عدد ها على الرضع  
 وتكتب من الدال عم وهي <<<<< وكذلك اسم ملائكتهم  
 واضماراتهم معكوسة وارمهم في النار العنوية فانها تجرد  
 ما كان ومن عنصر التراب تأخذ الحرفين المؤلفين من الدائرة  
 وهي الزاء والفاء واستعين بمجز الجيم على صلصلة نيه او ورقة  
 على عدد الجمل الكبير معهم اسماء ملائكتهم واضماراتهم معكوسين  
 ومجزهم بمجزطبايعهم وهذه الصفة الا حرف المعكوسين

وهي الزاء تكتب على عدد ها ٧ هي ز ز ز ز ز ز ز و  
 وتكتب من القاف منها على عدد ها ١٠ ق ق ق ق ق ق ق ق ق ق  
 وتكتب من الجيم منها ٣ وهي ج ج ج وكذلك ملائكتهم  
 واضماراتهم معكوسين والقها في دار وفي بلد فانها تمزج  
 بامر الله تعالى

واذا اردت اظهار ما تعطل من عنصر الهواء فتأخذ الحرفين  
 المؤلفين من دائرة وهي الباء والياء وضمف اليهما الباء فانها  
 المحكم على هذه العنصر واكتبهم مع اسماء ملائكتهم واضماراتهم  
 معكوسين ومزجهم بمزج طبائبعهم وارسمهم الى وجه الريح العاصف  
 فانه يمجذ وتوضع من الباء على عدد ها ١٠ وهي ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح  
 ومن التاء على عدد ها ١٠ وهي ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح  
 ومن الباء على عدد ها ٢ وهي ب ب فاذا اردت اظهار  
 ماكثر من عنصر الماء فتأخذ الحرفين المؤلفين من الدائرة وهي  
 الميم والذال وضمف اليهما حرف الألف فانه الحاكم على  
 هذه العنصر تكتب على صلصاله نينه وتكتب الميم على عدد ها  
 ١٠ وهي م م م م م م م م م م ومن الذال على عدد ها ٧ هي ذ ذ ذ ذ ذ ذ ذ  
 والذال يكون في اولها الف واحد وفي  
 وسطها الف واحد وفي اخرها الف واحد واكتب اسماء

ملائكتهم واضماراتهم معكوسة ومجزهم بمجوز طبائعهم قبل ان ترمى  
 الصلصلة في الماء فانه يذهب ولو كان مثل الجبال وسنا ذكر  
 الطبايع الذي لهم في هذا العمل الذي وصفناه العناصر الاربعه بمجوز  
 اظهار النار سندور وجبال الاس ومجوز اظهار التراب وشق ومجوز  
 اظهار الهواء كندور وورق الصفصاف ومجوز اظهار الماء كافور  
 ابيض ومجوز اظهار النار حردور والصبارة ومجوز اظهار التراب

اصول الخلقون وماء البارود والحنطة وعرف صلح  
 فصل اذا اردت ابطال طلسم الكونز تكب طبيعة معكوسة من  
 الفين الى الف واكتب معهم اسماء ملائكتهم واضماراتهم معكوسة  
 في ورقة بيضاء وعلق الورقة في حريم الحضرات داخل المكان  
 واكتب اسماء الثمانية والعشرين حرفا في ثمانية والعشرين ورقة  
 وخذهم باضمائرهم واحرفهم في النار وانت داخل المكان ورقة  
 وانت تنكلم بالقسم الجامع فانك تسمع صراخ وعو بردهم يقولون  
 لك وافعل ما شئت فاذا قضيت حاجتك بمجر المكان بعود  
 منقوع في ماء ورددوا امرهم بالعودة اليه

فصل فاذا اردت اظهار ما خفي عليك فاقصد المكان المظنون  
 المنتم المتقوم بالكبر الخفية والجنية والمدفونة والكف من الاوساخ  
 ورشه الماء ومجوره بعور ورأس هدهد ثلاثة ليالى ثم تقسم

المكان بسكين وقيل ان تحط بهما نكتب عليهما اضمار ملك الالف  
 وتحط المكان الاربعة ارباع مثل صليب وتقسّم شيبته من اربعة  
 عيدان ثم تاخذ قصبة ثلاث وعشرا شبار وتثقبها نصفين وتربطهما  
 صليب وتعلقهما في شيبته عيدان الاربعة وتجعل فررة من الالف  
 القصبة على ربع من ارباع المكان وتحطه بالسكين في ربع الشرقي  
 يكون احرف النار وهي هذا ا ه ط م ف ش ذ و وفي  
 الربع القبلي احرف الزاب وهي ب و ي ن ص ت ص و وفي  
 الربع الغربي احرف الهواء وهي هذا ج د ك س ق ث ظ  
 وفي الربع البحري احرف الماء وهي هذا ح ل ع ر ح غ  
 واكتب اسم الملك الالف في ورقة بيضاء والاضمار معه و  
 تجعلها في فررة من صليب القصبة المضلة المعلقة في الربع  
 الشرقي واكتب اسم ملك الباء في ورقة وتعلقها في فررة القصبة  
 من الصليب المضلة على الربع البحري وتجزه بمورد ولبان طيب  
 ورأس هدهد وتتكلم بقسم الجامع ونقول في اخر كل قسم اظمروا  
 ما حدث في هذا المكان من كثر ارجيته وما اشبه ذلك فاني  
 ربع وصلت ورقة الى الارض فاعلم انه هو المطلوب فاقسم ذلك  
 الربع اربعة ارباع كما فعلت في الاول تفعل كذلك حتى يصير  
 المكان قدر الرغيف احضره تجده مطلوبك ولا تشك في

ذلك فتهلكه فيفوتك خيرا كثيرا تمت

الفصل في ذكر القسم الجليل المعروف وتقسيم اظفار الحواريث  
اذا اردت ان ما في الكون من المواضع قبل ان تنزل اليه الكتب في  
كفك هذا الاحرف وارم بكفك الى الارض وانت تتكلم بهذا  
الكلمات والنجور صاعد وهو سندوس وحواضيل ومبعر و  
وراس هدهد فانك ترى جميع في الكون من عمل على صفهم و  
هذا ما كتب في كفك تمت

مَطَهَلِنَا كَهَلِيْمَهُ شَامُوْجِ ابْنِ زَيْهَمٍ عَلٰى هَيْبَةِ مَا

مَلَكُوْا عَلَيْهِ وَهَذَا عَرَبِيَّتُهَا وَالنَّجُوْرُ صَاعِدٌ

فَرَعَبٌ سَخَاهِيَا شَامَنَا حَزُوْمٌ هَلَهُوْتِ بِرُوْهَا

فَاطِيَا مَهْمَةً دَمَلِيُوْنَا كَهَلَهُمْ حُوْطِ كَهَلَهُمْ حُوْطِ

حَسْتَلِي حَسْتَلَهُوْجِ اظهر بهم على صفا تهم طابعين

اَمْرًا كَارِهِيْنَ بَعِيْرَةً مِنْ لَا يَرْوُلُ مَلِكِهِ

واذا اردت ان تاخذ المال والماء شيئا اذبح له ذبيحة

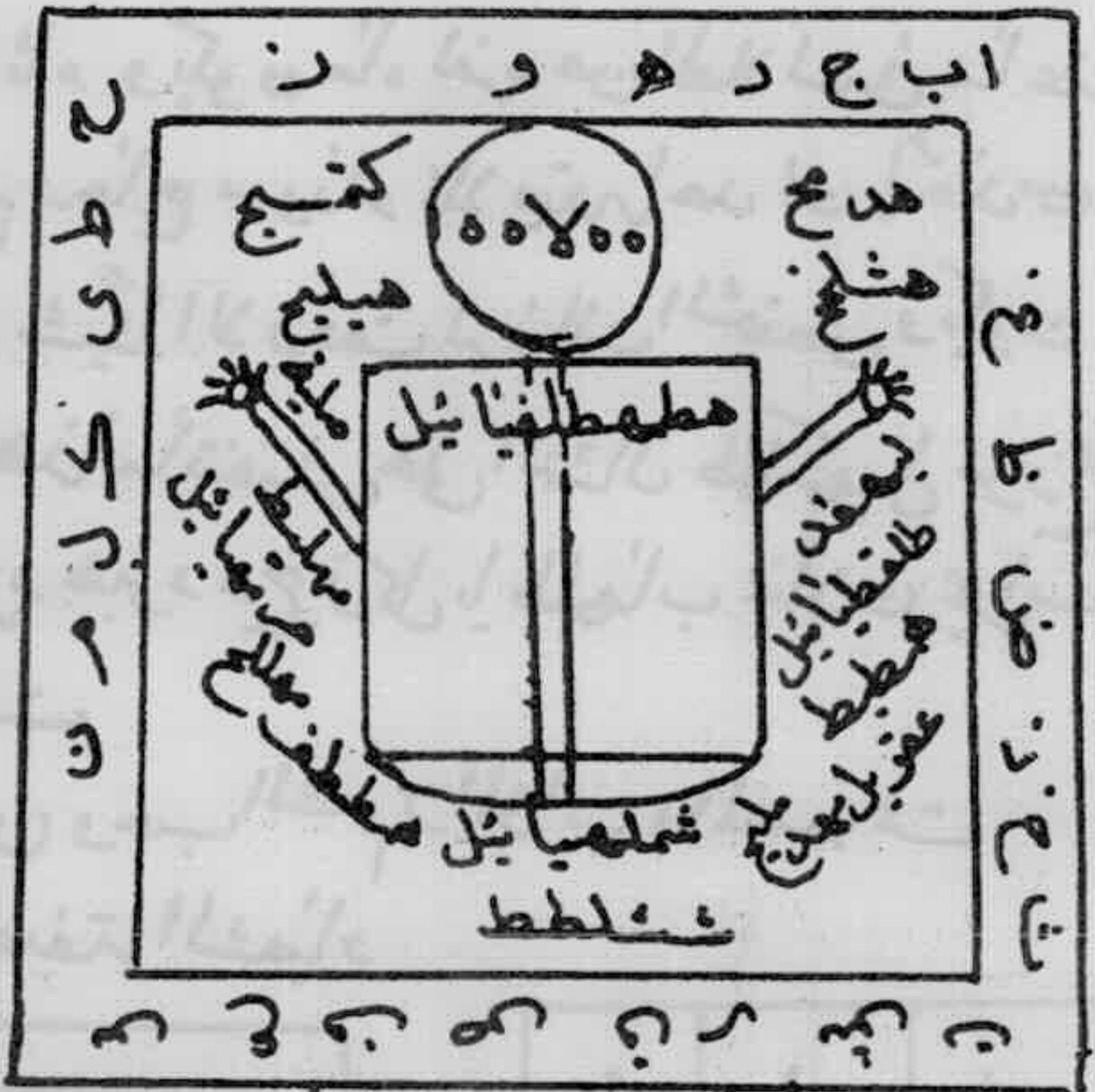
وبجزه بنجور طباعهم وخذ ما شئت فالكتمه واحفظ ما وصل

البك تمت

فصل فائدة وهو ان تصنع عبال من نحاس في ساعت

الريخ او يكون في ساعت العطارد وهو اجود من المريخ

و یكون العطارد فی  
 شرفه مَ و فی زحل  
 فی شرفه و یكون فی  
 فم الضم زینون من  
 الرصاص و فی ید  
 المینی زینون من  
 رصاص و تنقش  
 علی الذی فی ید



البینی هذا الاسم

مهبلیج و علی

الذی فی ید البصری

هذه الاسم صمصع و تنقش فی جهة هذه الاسم

صلصعا و تنقش علی ظهره هذه الاسم صمصع حروب

هلثع بعد ركباً صمصع ادخل فیها الضم و اسندیم

العمل الضم فی عفر حبه الطیفة ما مجرانا لما یكون الانما و من

لحاس او فخار

واذا اردت المنفعة فاملأها ماء و اقبلها زیت کرزیت الاصل

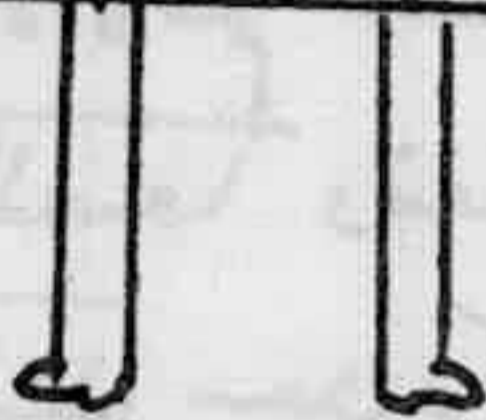
فصل فی طلسم اخر و هو ان نضع ضمناً من نحاس او خنزیر ار

## ٣٠٢ فصل بجاه ٥

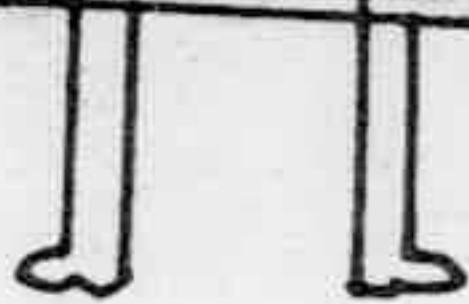
او فحار في يوم الثلاثاء ويكون ماء لفره عن الهلاك في ساعة  
 المطار وتخطر بدم رجاء سوداء فلا يقدر احد ان يأخذ من  
 ذلك الماء او خزائنه شيئاً الا وقف له ذلك الشخص ويكون  
 رفته تحت العتبة وهذا ما تنقش على التمثال طالكهبل مردج  
 علوص ففره عصر دهر روح توكل يا طلهاب بخازن بحراسة  
 هذا المال والماء تمت

والبحور سندروس وحب الشمر والذاب والمعبد تمت  
 وهذا صفة الشباد

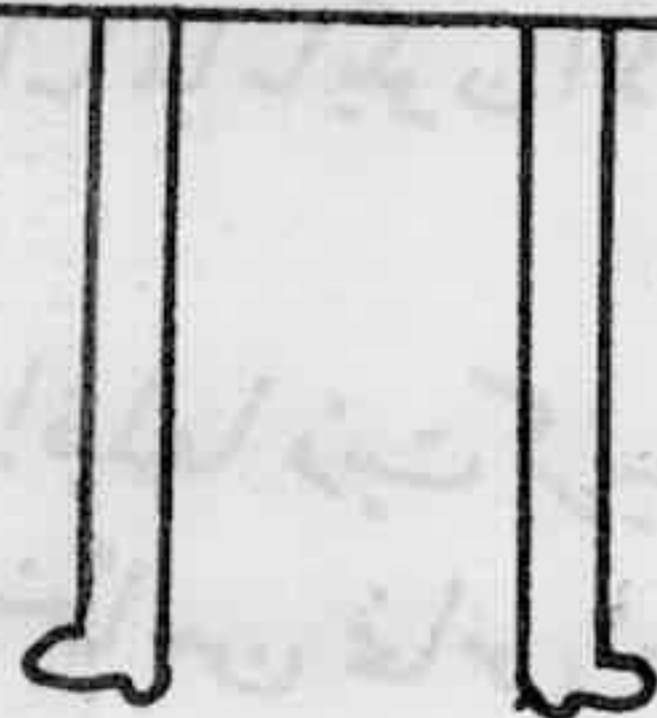
و	د	ر
ه	د	ح
ح	و	ح



ح	ه	ه
ط	د	.
ح	و	ح



طهه طلفيا بيل  
 طلمطيا بيل ريجطا  
 هيد وهططف  
 وهقيل وهمقليل  
 وهنول وهان مهلثة  
 ملكهبل طهناشف هههاه



النايف



# در بیان اعمال الشعیاد

۲۰۳

ه	و	م	ع
ه	و	م	ع
ه	و	م	ع
ه	و	م	ع

یا قهر یا مفر یا مشکوب  
 کمنج یا خنجر یا شلو یا بنج  
 هنج هنج یا طنقل بنج  
 رهه رهه و هور و صدع هک  
 هیوب مهلثة کمنج  
 هطه طلفیا یئل

وهذا صفة الشعیاد العناصر الاربعة وهو اخر شعبار المذكور  
 مفردات نوع من الكتاب وهذه اسماء ملائكة حرف الثمانية و  
 العشرين حرفاً مع اضماراتهم فافهم

الف	هَطَهَ طَلْفِيَا يَيْلُ هَدِيْمُونِ شَلْمَيْلِ طَمَخَشَفَ
باء	حَرَمِيَا يَيْلُ كَمَنْجِ هَيْلِجِ هَيْلِجِ مَهَلْشَطِ
جيم	طَلَقَطَا يَيْلُ هَدَمَخِ لَيْطَمَرَةِ هَشَجِ
دال	شَمَلْمِيَا يَيْلُ هَطَطَفِ مَهَلَنْجِ شَشَلَطَطِ
ها	عَفْرَا يَيْلُ رَيْجَطِ هَطِطِطِ هَشَطَطِعِ
واو	طُونِيَا يَيْلُ مَهْدَرُوهِ شَلْمُوخِ
زا	غَلَشِيَا يَيْلُ شَعْدَرَشِ حَطَاطِمِ مَهَطِ
حا	طَفِيَا يَيْلُ هَلَنْجِ كَشَمَلَا لِحِ
طا	عَصَطِيَا يَيْلُ شَمَهَطِ مَشَخِ نَطِهِ

ی	مَرَدَقِيلٌ	رَهْلُخٌ	مَفْنِخٌ	هَلْمَفٌ	سَبُوبِدِخٌ
ک	شَهْمَبَايِلٌ	سَعْرُودٌ	هَبِيطًا	حَطَشٌ	
ل	طَهْطَبَايِلٌ	عَفْقِيطٌ	طَهْمَشٌ	خَلَشْدِمٌ	مِفْلَتٌ
م	شَرَاخِيلٌ	جَمَشِطٌ	كَفْبَاطٌ	دَمِخٌ	
ن	صَفْرَبَايِلٌ	صَفْطَمَعٌ	فَلْطَرخِيمٌ	عَلْطَلٌ	
س	هَطْفِيلٌ	مَفْطَعٌ	عَلْطَرخِيمٌ	عَلْطَدٌ	
ع	شَرخِيلٌ	لِحْطَمٌ	عَدَنْفٌ	ارزادٌ	
ف	شَطَايِلٌ	كَبْطَمٌ	زَرْطَشٌ	هَفِيكٌ	
ص	هَرْدِيَالٌ	شَرْدِخٌ	صَبْنَشٌ		
ق	عَرْقِيلٌ	مَلْطَفٌ	مَهْفَطٌ	عَلْبِيخٌ	
ر	دَهْرَبِيلٌ	شَطِيفٌ	كَهْنِيلٌ		
ش	حَرْدِيَالٌ	عَشْغَصٌ	طَلْمَبَاشٌ		
ت	مُرْعُوْبِيلٌ	مُوْخَرٌ	كَدُوْشٌ	طَفْنِيَتْ	
ث	جَلْبِيَالٌ	شَهْبِرٌ	هَفِيلٌ	طُوْشٌ	
خ	هَبِيلٌ	عَمْطَبَارٌ	وَاكْشٌ	زَهْقِيْطٌ	
ذ	رَفْعِيلٌ	عَلَمَهْصَبِرٌ	مَهْدَعٌ	شَهْلَطٌ	
ض	طَفْيَابِيلٌ	طَلْشَطٌ	عَبْضُوْعٌ		